
غدیر
در سیره
حضرت

بسم الله الرحمن الرحیم

غدیر در سیره حضرت علی اکبر علیه السلام

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز غدیرستان کوثر نبی صلی الله علیه و آله و سلم

ناشر چاپی:

مرکز غدیرستان کوثر نبی (صلی الله علیه و آله و سلم)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

غدیر در سیره حضرت علی اکبر علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)

عنوان و نام پدیدآور:غدیر در سیره حضرت علی اکبر علیه السلام/مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)/محمدرضا شریفی

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: حضرت علی اکبر – غدیر

ص: ۱

حیات

ولادت

علی اکبر علیه السلام

بنا بر قول مشهور، وی بزرگ ترین فرزند امام حسین علیه السلام است که در کربلا به شهادت رسید. «۲» مادرش لیلی، دختر ابی مُرّه بن عُروه بن مَسعود ثَقفی «۳» است. «۴» برخی نام مادر او را آمنه نوشته اند. «۵»

در تاریخ ولادت او اختلاف است. ابوالفرج می نویسد که او در زمان خلافت عثمان زاده شد ولی از سال ولادتش نام نمی برد. «۶» صاحب اعیان الشیعه سال ولادت او را ۳۵ یا ۴۱ هجری نوشته است «۷» و علّامه مقرم، ولادت او را در یازدهم شعبان سال ۳۳ هجری، می داند. «۸»

نظر به اختلاف در تاریخ ولادت علی اکبر درباره سن او به هنگام شهادت نیز اختلاف است. ابن شهرآشوب می نویسد که او هنگام شهادت هجده سال داشت و سپس نقل می کند که ۲۵ سال هم گفته اند. «۹» شیخ مفید، سنّ او را نوزده سال می داند «۱۰» و علّامه مقرم می نویسد که وی در کربلا [قریب به] ۲۷ سال داشت. «۱۱»

مشهور است که علی اکبر علیه السلام از امام سجاد علیه السلام بزرگ تر بوده است «۱۲» و بسیاری از مورخان از او با لقب الاکبر، یاد کرده اند. «۱۳» ولی شیخ طوسی لقب او را الاصغر، ذکر کرده و او را در شمار اصحاب امام حسین علیه السلام آورده است. «۱۴»

کنیه اش ابوالحسن است «۱۵» و به نوشته محدث قمی از برخی روایات و زیارتنامه ها، برمی آید که او ازدواج کرده و دارای فرزندانی نیز بوده است. «۱۶»

علی اکبر علیه السلام در شکل و شمایل و خلق و خو، شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و منش و رفتارش، اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خاطره ها زنده می کرد و هرگاه اهل بیت علیهم السلام مشتاق دیدار جدشان رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم می شدند، به چهره او می نگریستند. «۱۷»

او جوانی عالم، وارسته، رشید و شجاع بود و از صفات انسانی و سجایای اخلاقی والایی برخوردار بود. در زیارت نامه حضرتش آمده است:

سلام بر تو ای بسیار راستگوی درستکار! ای [انسان] پاک و پاکیزه! ای دوست مقرَّب [خدا]! ... چه گرامی است مقام تو! و چه شرافتمندانه بود بازگشت تو [به سوی او]! گواهی می دهم که خداوند از کوشش [در راه خود] قدردانی کرد و پاداشت را افزون ساخت و تو را به کنگره رفیع شرف رسانید. و در غرفه های عالی [بهشت] جای داد

همچنان که از پیش بر تو منّت نهاد و تو را از اهل بیتی قرار داد که رجس و پلیدی را از آنان دور کرد و از آلودگی ها کاملًا پاکشان ساخت. «۱۸»

(۲). اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۲۰۶؛ مقاتل الطالبیین، ص ۸۰، دارالمعرفه.

(۳). عروه بن مسعود و فرزندش ابومُرّه، هر دو از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند. عروه یکی از مردان بزرگی

است که مشرکان قریش درباره او گفتند: لَوْلا نُزِّلَ هذَا الْقُرانُ عَلی رَجُلٍ مِّنْ الْقَرْیَتَیْنِ عَظیمٍ(زخرف/ ۳۱)(چرا این قرآن بر مرد بزرگ یکی از این دو شهر(مکه و طائف) نازل نشده است). او در نهم هجری اسلام آورد و قوم خود را نیز به اسلام دعوت کرد، ولی با مخالفت آنان رو به رو شد و سرانجام در حال گفتن اذان، به شهادت رسید.(نفس المهموم، ص ۲۷۸؛ علی الاکبر علیه السلام، مقرم، ص ۱۵، ۱۶).

ص: ۲

(۴). مقاتل الطالبیین، ص ۸۰، دارالمعرفه.

(۵). نسب قریش، ص ۵۷.

(۶). مقاتل الطالبیین، ص ۸۱، دارالمعرفه.

(۷). اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۲۰۶.

(۸). مقتل الحسین، مقرم، ص ۳۱۸، مکتبه بصیرتی.

(۹). مناقب، ج ۴، ص ۱۱۸.

(۱۰). الارشاد، ص ۲۳۸، مکتبه بصیرتی.

(۱۱). مقتل الحسین، مقرم، ص ۳۱۸، مکتبه بصیرتی.

(۱۲). اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۲۰۶.

(۱۳). علی الاکبر، مقرم، ص ۱۶- ۱۹.

(۱۴). رجال الطوسی، ص ۷۶.

(۱۵). کامل الزیارات، ص ۴۱۶.

(۱۶). نفس المهموم، ص ۲۸۵- ۲۸۶.

(۱۷). اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۲۰۶، ۲۰۷.

(۱۸). مفاتیح الجنان، ص ۷۱۳(زیارت مخصوصه امام حسین علیه السلام در اول و نیمه رجب).

پدر

نام: حسین

پدر و مادر: امام علی بن ابیطالب و حضرت فاطمه زهرا

شهرت: سید الشّهداء

کُنیه: ابا عبداللَّه

زمان و محلّ تولّد: سوّم شعبان سال ۳ هجرت در مدینه

زمان و محل شهادت: روز عاشورای سال ۶۱ ه. ق در کربلاء در سن ۵۷ سالگی.

مرقد شریف: در کربلاء مقدّس.

دوران زندگی: در چهار بخش:

۱ – عصر رسول خداصلی الله علیه وآله)حدود ۶ سال(

۲ – دوران ملازمت با پدر)حدود ۳۰ سال(

۳ – ملازمت با برادارش امام حسن)حدود ده سال(

۴ – مدت امامت: ده سال

پیشوای سوم حضرت امام حسین (ع)

بسم الله الرحمن الرحیم

به روز سوم ماه شعبان سال چهارم هجرت (۱) دومین فرزند برومند حضرت علی و فاطمه،که درود خدا بر ایشان باد،در خانه ی وحی و ولایت،چشم به جهان گشود.

چون خبر ولادتش به پیامبر گرامی اسلام (ص) رسید،به خانه ی حضرت علی و فاطمه (ع) آمد و اسماء (۲) را فرمود تا کودکش را بیاورد.اسماء او را در پارچه یی سپید پیچید و خدمت رسول اکرم (ص) برد،آن گرامی به گوش راست او اذان و به گوش چپ او اقامه گفت (۳) .

ص: ۳

به روزهای اول یا هفتمین روز ولادت با سعادتش،امین وحی الهی،جبرئیل،فرود آمد و گفت:

سلام خداوند بر تو باد ای رسول خدا،این نوزاد را به نام پسر کوچک هارون «شبیر» (۴) که به عربی «حسین »خوانده می شود،نام بگذار. (۵) چون علی (ع) برای تو بسان هارون برای موسی بن عمران است جز آنکه تو خاتم پیغمبران هستی.

و به این ترتیب نام پر عظمت «حسین »از جانب پروردگار،برای دومین فرزند فاطمه انتخاب شد.

به روز هفتم ولادتش،فاطمه ی زهراء که سلام خداوند بر او باد،گوسفندی را برای فرزندش به عنوان عقیقه (۶) کشت،و سر آن حضرت را تراشید و هم وزن موی سر او نقره صدقه داد. (۷)

حسین و پیامبر (ص)

از ولادت حسین بن علی (ع) که در سال چهارم هجرت بود تا رحلت رسول الله (ص) که شش سال و چند ماه بعد اتفاق افتاد،مردم از اظهار محبت و لطفی که پیامبر راستین اسلام (ص) در باره ی حسین (ع) ابراز می داشت،به بزرگواری و مقام شامخ پیشوای سوم آگاه شدند.

سلمان فارسی می گوید:دیدم که رسول خدا (ص) حسین (ع) را بر زانوی خویش نهاده او را می بوسید و می فرمود:

تو بزرگوار و پسر بزرگوار و پدر بزرگوارانی،تو امام و پسر امام و پدر امامان هستی،تو جت خدا و پسر حجت خدا و پدر حجت های خدایی که نه نفرند و خاتم ایشان،قائم ایشان (امام زمان عج) می باشد. (۸)

انس بن مالک روایت می کند:

وقتی از پیامبر پرسیدند کدامیک از اهل بیت خود را بیشتر دوست می داری،فرمود:حسن و حسین را، (۹) بارها رسول گرامی حسن و حسین را به سینه می فشرد و آنان را می بویید و می بوسید. (۱۰)

ص: ۴

ابو هریره که از مزدوران معاویه و از دشمنان خاندان امامت است در عین حال اعتراف می کند که:

رسول اکرم (ص) را دیدم که حسن و حسین (ع) را بر شانه های خویش نشانده بود و به سوی ما می آمد،وقتی به ما رسید فرمود:هر کس این دو فرزندم را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که با آنان دشمنی ورزد با من دشمنی نموده است. (۱۱)

عالی ترین،صمیمی ترین و گویاترین رابطه ی معنوی و ملکوتی بین پیامبر و حسین را می توان در این جمله ی رسول گرامی اسلام (ص) خواند که فرمود:حسین از من و من از حسینم. (۱۲)

حسین با پدر

شش سال از عمرش با پیامبر بزرگوار سپری شد،و آنگاه که رسول خدا (ص) چشم از جهان فرو بست و به لقاء پروردگار شتافت،مدت سی سال با پدر زیست.پدری که جز به انصاف حکم نکرد،و جز به طهارت و بندگی نگذرانید،جز خدا ندید و جز خدا نخواست و جز خدا نیافت. پدری که در زمان حکومتش لحظه ای او را آرام نگذاشتند،همچنانکه به هنگام غصب خلافتش جز به آزارش برنخاستند.در تمام این مدت،با دل و جان از اوامر پدر اطاعت می کرد، و در چند سالی که حضرت علی (ع) متصدی خلافت ظاهری شد،حضرت حسین (ع) در راه پیشبرد اهداف اسلامی،مانند یک سرباز فداکار همچون برادر بزرگوارش می کوشید،و در جنگهای «جمل »،«صفین »و«نهروان »شرکت داشت. (۱۳) و به این ترتیب،از پدرش امیر المؤمنین (ع) و دین خدا حمایت کرد و حتی گاهی در حضور جمعیت به غاصبین خلافت اعتراض می کرد.

در زمان حکومت عمر،امام حسین (ع) وارد مسجد شد،خلیفه ی دوم را بر منبر رسول الله (ص) مشاهده کرد که سخن می گفت.بلا درنگ از منبر بالا رفت و فریاد زد:از منبر پدرم فرود آی... (۱۴)

ص: ۵

امام حسین با برادر

پس از شـهادت حضرت علی علیه السلام،به فرموده ی رسول خدا (ص) و وصیت امیر المؤمنین (ع) امامت و رهبری شیعیان به حسن بن علی علیه السـلام،فرزنـد بزرگ امیر المؤمنین (ع) منتقـل گشت و بر همه ی مردم واجب و لازم آمـد که به فرامین پیشوایـان امام حسن (ع) گوش فرا دارنـد.امـام حسـین (ع) که دست پرورد وحی محمـدی و ولایـت علوی بود، همراه و همکـار و همفکر برادرش بود.

چنانکه وقتی بنابر مصالح اسـلام و جامعه ی مسلمانان و به دستور خداوند بزرگ امام حسن (ع) مجبور شد که با معاویه صلح کند و آن همه ناراحتیهـا را تحمـل نمایـد،امـام حسـین (ع) شـریک رنجهای برادر بود و چون می دانست که این صـلح به صـلاح اسـلام و مسـلمین است، هرگز اعتراض به برادر نداشت و حتی یکروز که معاویه،در حضور امام حسن و امام حسین (ع) دهان آلوده اش را به بدگویی نسـبت به امام حسن و پدر بزرگوارشان امیر مؤمنان (ع) گشود، امام حسـین (ع) به دفاع برخاست تا سخن در گلوی معاویه بشـکند و سزای ناهنجاریش را به کنارش بگذارد ولی امام حسن (ع) او را به سکوت و خاموشی فرا خواند،امام حسین (ع) پذیرا شد و به جایش باز گشت،آنگاه امام حسن (ع) خود به پاسخ معاویه بر آمد،و با بیانی رسا و کوبنده،خاموشش ساخت. (۱۵)

امام حسین علیه السلام در زمان معاویه

چون امام حسن (سـلام خدا و فرشتگان خدا بر او باد) ازدنیا رحلت فرمود،به گفته ی رسول خدا و امیر المؤمنین (ع) و وصیت حسن بن علی (ع) امامت و رهبری شیعیان به امام حسین (ع) منتقل شد و از طرف خدا مامور رهبری جامعه گردید.

ص: ۶

امام حسین (ع) می دید که معاویه با اتکاء به قدرت اسلام،بر اریکه ی حکومت اسلام به ناحق تکیه زده،سخت مشغول تخریب اساس جامعه ی اسلامی و قوانین خداوند است،و از این حکومت پوشالی مخرب به سختی رنج می برد،ولی نمی توانست دستی فراز آورد و قدرتی فراهم کند تا او را از جایگاه حکومت اسلامی پائین بکشد،چنانچه برادرش امام حسن (ع) نیز وضعی مشابه او داشت.

امام حسین (ع) می دانست اگر تصمیمش را آشکار سازد و به سازندگی قدرت بپردازد،پیش از هر جنبش و حرکت مفیدی به قتلش می رسانند،ناچار دندان بر جگر نهاد و صبر را پیشه ساخت که اگر بر می خاست،پیش از اقدام به دسیسه کشته می شد،و از این کشته شدن هیچ نتیجه یی گرفته نمی شد.

بنابر این تا معاویه زنده بود چون برادر زیست و علم مخالفت های بزرگ نیفراخت،جز آنکه گاهی محیط و حرکات و اعمال معاویه را به باد انتقاد می گرفت و مردم را به آینده یی نزدیک امیدوار می ساخت که اقدام مؤثری خواهد نمود.و در تمام طول مدتی که معاویه از مردم برای ولایت عهدی یزید،بیعت می گرفت،حسین به شدت با او مخالفت کرد،و هرگز تن به بیعت یزید نداد و ولیعهدی او را نپذیرفت و حتی گاهی سخنانی تند به معاویه گفت و یا نامه یی کوبنده برای او نوشت. (۱۶) معاویه هم در بیعت گرفتن برای یزید،به او اصراری نکرد و امام (ع) همچنین بود و ماند تا معاویه در گذشت...

قیام حسینی

یزید پس از معاویه بر تخت حکومت اسلامی تکیه زد و خود را امیر المؤمنین خواند،و برای اینکه سلطنت ناحق و ستمگرانه اش را تثبیت کند،مصمم شد برای نامداران و شخصیت های اسلامی پیامی بفرستد و آنان را به بیعت با خویش بخواند.به همین منظور،نامه ای به حاکم مدینه نوشت و در آن یادآور شد که برای من از حسین (ع) بیعت بگیر و اگر مخالفت نمود بقتلش برسان.حاکم این خبر را به امام حسین (ع) رسانید و جواب مطالبه نمود،امام حسین (ع) چنین فرمود:

ص: ۷

انا لله و انا الیه راجعون و علی الاسلام السلام اذا بلیت الامه براع مثل یزید. (۱۷) آنگاه که افرادی چون یزید، (شراب خوار و قمار باز و بی ایمان و نا پاک که حتی ظاهر اسلام را هم مراعات نمی کند) بر مسند حکومت اسلامی بنشیند،باید فاتحه اسلام را خواند. (زیرا این گونه زمامدارها با نیروی اسلام و به نام اسلام،اسلام را از بین می برند) .

امام حسین (ع) می دانست اینک که حکومت یزید را به رسمیت نشناخته است اگر در مدینه بماند به قتلش می رسانند،لذا به امر پروردگار،شبانه و مخفی از مدینه به سوی مکه حرکت کرد.آمدن آن حضرت به مکه،همراه با سرباززدن او از بیعت یزید،در بین مردم مکه و مدینه انتشار یافت،و این خبر تا به کوفه هم رسید.کوفیان از امام حسین (ع) که در مکه بسر می برد دعوت کردند تا به سوی آنان آید و زمامدار امورشان باشد.امام (ع) مسلم بن عقیل (ع) ،پسر عموی خویش را به کوفه فرستاد تا حرکت و واکنش اجتماع کوفی را از نزدیک ببیند و برایش بنویسد.

مسلم به کوفه رسید و با استقبال گرم و بی سابقه یی روبرو شد،هزاران نفر به عنوان نایب امام (ع) با او بیعت کردند،و مسلم (ع) هم نامه یی به امام حسین (ع) نگاشت و حرکت فوری امام (ع) را لازم گزارش داد.هر چند امام حسین (ع) کوفیان را به خوبی می شناخت،و بی وفایی و بی دینی شان را در زمان حکومت پدر و برادر دیده بود و می دانست به گفته ها و بیعت شان با مسلم (ع) نمی توان اعتماد کرد،و لیکن برای اتمام حجت و اجرای اوامر پروردگار تصمیم گرفت که به سوی کوفه حرکت کند.

ص: ۸

با اینحال تا هشتم ذی حجه،یعنی روزیکه همه ی مردم مکه عازم رفتن به «منی »بودند (۱۸) و هر کس در راه مکه جا مانده بود با عجله ی تمام می خواست خود را به مکه برساند،آن حضرت در مکه ماند و در چنین روزی با اهل بیت و یاران خود،از مکه به طرف عراق خارج شد و با این کار هم به وظیفه ی خویش عمل کرد و هم به مسلمانان جهان فهماند که پسر پیغمبر امت، یزید را به رسمیت نشناخته و با او بیعت نکرده بلکه علیه او قیام کرده است.

یزید که حرکت مسلم (ع) را به سوی کوفه دریافته و از بیعت کوفیان با او آگاه شده بود،ابن زیاد را (که از پلیدترین یاران یزید و از کثیف ترین طرفداران حکومت بنی امیه بود) به کوفه فرستاد.

ابن زیاد از ضعف ایمان و دو رویی و ترس مردم کوفه استفاده نمود و با تهدید و ارعاب آنان را از دور و بر مسلم پراکنده ساخت،و مسلم (ع) به تنهایی با عمال ابن زیاد به نبرد پرداخت،و پس از جنگی دلاورانه و شگفت،با شجاعت شهید شد. (سلام خدا بر او باد) .و ابن زیاد جامعه ی دورو و خیانتکار و بی ایمان کوفه را علیه امام حسین (ع) بر انگیخت،و کار به جایی رسید که عده ای از همان کسانیکه برای امام (ع) دعوت نامه نوشته بودند،سلاح جنگ پوشیدند و منتظر ماندند تا امام حسین (ع) از راه برسد و به قتلش برسانند.

امام حسین (ع) از همان شبی که از مدینه بیرون آمد،و در تمام مدتی که در مکه اقامت گزید،و در طول راه مکه به کربلا،تا هنگام شهادت،گاهی به اشاره،گاهی به صراحت،اعلان می داشت که:مقصود من از حرکت،رسوا ساختن حکومت ضد اسلامی یزید و بر پا داشتن امر به معروف و نهی از منکر و ایستادگی در برابر ظلم و ستمگری است و جز حمایت قرآن و زنده داشتن دین محمدی هدفی ندارم.

ص: ۹

و این ماموریتی بود که خداوند به او واگذار نموده بود،حتی اگر به کشته شدن خود و اصحاب و فرزندان و اسیری خانواده اش اتمام پذیرد.

رسول گرامی و امیر مؤمنان و حسن بن علی (ع) پیشوایان پیشین اسلام،شهادت امام حسین (ع) را بارها بیان فرموده بودند.حتی در هنگام ولادت امام حسین (ع) ،رسول گرانمایه اسلام (ص) شهادتش را تذکر داده بود. (۱۹) و خود امام حسین (ع) به علم امامت می دانست که آخر این سفر به شهادتش می انجامد،ولی او کسی نبود که در برابر دستور آسمانی و فرمان خدا برای جان خود ارزشی قائل باشد،یا از اسارت خانواده اش واهمه ای به دل راه دهد.او آنکس بود که بلا را کرامت و شهادت را سعادت می پنداشت. (سلام ابدی خدا بر او باد) .

خبر«شهادت حسین (ع) در کربلا»به قدری در اجتماع اسلامی مورد گفتگو واقع شده بود که عامه ی مردم از پایان این سفر مطلع بودند.چون جسته و گریخته،از رسول الله (ص) و امیر المؤمنین (ع) و امام حسن بن علی (ع) و دیگر بزرگان صدر اسلام شنیده بودند.

بدین سان حرکت امام حسین (ع) با آن درگیریها و ناراحتی ها.احتمال کشته شدنش را در اذهان عامه تشدید کرد.به ویژه که خود در طول راه می فرمود:

«من کان باذلا فینا مهجته و موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا (۲۰) »هر کس حاضر است در راه ما از جان خویش بگذرد و به ملاقات پروردگار بشتابد همراه ما بیاید».

و لذا در بعضی از دوستان این توهم پیش آمد که حضرتش را از این سفر منصرف سازند.

غافل از اینکه فرزند علی بن ابیطالب (ع) امام و جانشین پیامبر،و از دیگران به وظیفه ی خویش آگاهتر است و هرگز از آنچه خدا بر عهده ی او نهاده دست نخواهد کشید.باری امام حسین (ع) با همه ی این افکار و نظریه ها که اطرافش را گرفته بود به راه خویش ادامه داد،و کوچکترین خللی در تصمیمش راه نیافت.

ص: ۱۰

سر انجام،رفت،و شهادت را دریافت،نه خود تنها،بلکه با اصحاب و فرزندان،که هر یک ستاره ای درخشان در افق اسلام بودند،رفتند و کشته شدند،و خون هایشان شن های گرم دشت کربلا را لاله باران کرد تا جامعه ی مسلمان بفهمد،یزید (باقی مانده ی بسترهای گناه آلود خاندان امیه) جانشین رسول خدا نیست،و اساسا اسلام از بنی امیه و بنی امیه از اسلام جداست.

راستی هرگز اندیشیده اید اگر شهادت جانگداز و حماسه آفرین حسین (ع) به وقوع نمی پیوست،و مردم یزید را خلیفه ی پیغمبر (ص) می دانستند و آنگاه اخبار دربار یزید و شهوترانیهای او و عمالش را می شنیدند چقدر از اسلام متنفر می شدند،زیرا اسلامی که خلیفه ی پیغمبرش یزید باشد به راستی نیز تنفر آور است...

و خاندان پاک حضرت امام حسین (ع) نیز اسیر شدند تا آخرین رسالت این شهادت را به گوش مردم برسانند،و شنیدیم و خواندیم که در شهرها،در بازارها،در مسجدها،در بارگاه متعفن پسر زیاد و دربار نکبتبار یزید،هماره و همه جا دهان گشودند و فریاد زدند،و پرده ی زیبای فریب را از چهره ی زشت و جنایتکار جیره خواران بنی امیه برداشتند و ثابت کردند که یزید سگ باز و شرابخوار است،هرگز لیاقت خلافت ندارد و این اریکه ای که او بر آن تکیه زده جایگاه او نیست،سخنانشان رسالت شهادت حسینی را تکمیل کرد،طوفانی در جان ها بر انگیختند چنانکه نام یزید تا همیشه مترادف با هر پستی و رذالت و دنائت گردید و همه ی آرزوهای طلایی و شیطانیش چون نقش بر آب گشت.نگرشی ژرف می خواهد تا بتوان بر همه ی ابعاد این شهادت عظیم و پر نتیجه دست یافت.

ص: ۱۱

از همان اوان شهادتش تا کنون،دوستان و شیعیانش،و همه ی آنان که به شرافت و عظمت انسان ارج می گذارند،همه ساله سالروز به خون غلطیدنش را،سالروز قیام و شهادتش را با سیاه پوشی و عزاداری محترم می شمارند،و خلوص خویش را با گریه بر مصائب آن بزرگوار ابراز می دارند.پیشوایان مآل اندیش و معصوم ما،هماره به واقعه ی کربلا و به زنده داشتن آن عنایتی خاص داشتند.غیر از اینکه خود به زیارت مرقدش می شتافتند و عزایش را بر پا می داشتند،در فضیلت عزا داری و محزون بودن برای آن بزرگوار،گفتارهای متعددی ایراد فرموده اند.

ابو عماره گوید:روزی به حضور امام ششم صادق آل محمد (ص) رسیدم،فرمود اشعاری در سوگواری حسین (ع) برای ما بخوان،وقتی شروع به خواندن نمودم صدای گریه حضرت برخاست،من می خواندم و آن عزیز می گریست چندانکه صدای گریه از خانه برخاست.بعد از آنکه اشعار را تمام کردم،امام علیه السلام در فضیلت و ثواب مرثیه و گریاندن مردم بر امام حسین (ع) مطالبی بیان فرمود. (۲۱)

و نیز از آن جناب است که فرمود:گریستن و بی تابی کردن در هیچ مصیبتی شایسته نیست مگر در مصیبت حسین بن علی (ع) که ثواب و جزایی گرانمایه دارد. (۲۲)

باقر العلوم،امام پنجم (ع) به محمد بن مسلم که یکی از اصحاب بزرگ او است فرمود:

به شیعیان ما بگویید که به زیارت مرقد حسین (ع) بروند،زیرا بر هر شخص با ایمانی که به امامت ما معترف است،زیارت قبر ابا عبد الله (ع) لازم می باشد. (۲۳)

امام صادق (ع) می فرماید:

«ان زیاره الحسین علیه السلام افضل ما یکون من الاعمال ».

همانا زیارت حسین (ع) از هر عمل پسندیده ای ارزش و فضیلتش بیشتر است. (۲۴)

ص: ۱۲

زیرا که این زیارت در حقیقت مدرسه یی بزرگ و عظیم است که به جهانیان درس ایمان و عمل صالح می دهد و گویی روح را،به سوی ملکوت خوبی ها و پاکدامنی ها و فداکاریها پرواز می دهد.

هر چند عزاداری و گریه بر مصائب حسین بن علی (ع) ،ومشرف شدن به زیارت قبرش و باز نمایاندن تاریخ پر شکوه و حماسه ساز کربلایش ارزش و معیاری والا دارد،لکن بایـد دانست که نباید تنها به این زیارت ها و گریه ها و غم گساریدن اکتفا کرد،بلکه همه ی این تظاهرات، فلسفه ی دین داری–فداکاری–حمایت از قوانین آسمانی را به ما گوشزد می نماید،و هدف هم جز این نیست،و نیاز بزرگ ما از درگاه حسینی آموختن انسانیت و خالی بودن دل از هر چه غیر از خداست می باشد،و گرنه اگر فقط به صورت ظاهر قضیه بپردازیم هدف مقدس حسینی به فراموشی می گراید.

اخلاق و رفتار امام حسین (ع)

با نگاهی اجمالی به ۵۶ سال زندگی سراسر خدا خواهی و خدا جویی حسین (ع) ،در می یابیم که هماره وقت او به پاکدامنی و بندگی و نشر رسالت احمدی و مفاهیم عمیقی والاتر از درک و دید ما گذشته است.

اکنون مروری کوتاه به زوایای زندگانی آن عزیز که پیش روی ما است:

جنابش به نماز و نیایش با پروردگار و خواندن قرآن و دعا و استغفار علاقه ی بسیاری داشت. گاهی در شبانه روز صدها رکعت نماز می گزاشت. (۲۵) و حتی در آخرین شب زندگی دست از نیاز و دعا بر نداشت،و خوانده ایم که از دشمنان مهلت خواست تا بتواند با خدای خویش به خلوت بنشیند و فرمود:خدا می داند که من نماز و تلاوت قرآن و دعای زیاد و استغفار را دوست دارم. (۲۶)

ص: ۱۳

حضرتش بارها پیاده به خانه ی کعبه شتافت و مراسم حج را برگزار کرد. (۲۷)

پسران غالب اسدی (بشر و بشیر) حکایت کرده اند که:در عصر روز عرفه،نهم ذیحجه الحرام، در بیابان عرفات همراه حسین (ع) بودیم.آن حضرت با کمال خشوع و بندگی از خیمه بیرون آمد و با جمع کثیری از اصحاب و فرزندان به دامنه ی چپ کوه ایستاد،صورت مبارک به جانب کعبه گرداند،دستها را چونان مستمند ضعیفی به سوی آسمان گشود،و این دعا را قرائت فرمود:

«حمد و سپاس خدایی را که چیزی نمی تواند قضا و خواسته ی او را رد کند و از عطا و بخشش او جلوگیری نماید.

دست او در سخاوت و کرم باز است و هر چیزی را به حکمت خویش نیکو و متقن قرار داده است،تلاش پنهان کاران بر او مخفی نیست و آنچه به او سپرده شود تباه نمی گردد اوست پاداش و کیفر دهنده ی همه و اصلاح کننده ی حالات بندگان قناعت پیشه و رحم کننده ی ناتوانان و ضعیفان،فرود آورنده منافع و کتاب جامع-قرآن-نورانی و فروزان،و اوست شنونده ی دعاها و برطرف کننده ی گرفتاریها و بالا برنده ی درجه ی نیکوکاران و کوبنده ی ستمگران، خدایی به جز او نیست،همتا ندارد وچیزی مانندش نیست،و اوست شنوا و بینا و لطیف (۲۸) و آگاه،و بر هر چیزی قادر و توانا.

بارالها به سوی تو روی می آورم و به پروردگاری تو گواهی می دهم،اعتراف و اقرار دارم که تو پروردگارم هستی و بازگشتم به سوی توست،پیش از آنکه چیزی باشم و نشانی از من باشد به نعمت بر من آغاز کردی و مرا از خاک آفریدی...

ص: ۱۴

سپس مرا صحیح و سالم،برای هدایتی که از پیش مقدر فرموده بودی به دنیا آوردی و مرا در گهواره که کودکی خردسال بودم حفظ کردی و از غذاها،شیر گوارا روزیم دادی،دل پرستاران را نسبت به من مهربان ساختی،و مادران دلسوز را به تربیت من وا داشتی،و مرا از آزارها و شرور پنهانی جن حفظ کردی و از فزونی و کاستی سالم نگاهداشتی،-پس تو بلند مرتبه یی ای رحیم ای رحمان-تا آنگاه که زبان به سخن گشودم،و تمام گردانیدی به من نعمتهای کامل خود را و همه ساله مرا پروراندی تا که خلقتم کامل شد و نیرویم اعتدال یافت، جت خود را بر من تمام کردی که معرفت و شناخت خود را به من الهام نمودی،و مرا به عجایب حکمت خود شگفت زده کردی و به آفرینش های بی سابقه ات که در آسمان و زمینت بوجود آوردی هشیارم ساختی و برای سپاسگزاری و یادت آگاهم ساختی و اطاعت و پرستش خویش به من واجب کردی و آنچه پیامبرانت آوردند به من فهماندی و پذیرفتن آنچه موجب خشنودیت می شود بر من سهل و آسان کردی و به یاری و لطفی که در همه ی این مراحل نسبت به من داشتی بر من منت نهادی.

بارالها راضی نشدی که برخی از نعمتها را به من ندهی،به جود عظیم و احسان دیرینه ات انواع خوردنیها و آشامیدنیها و انواع پوششها و لباسها را روزیم گردانیدی.

آنگاه که همه ی نعمتها را بر من تمام گردانیدی و همه ی بلاها را از من دور گردانیدی،نادانی من و نیز گستاخیم بر تو بازت نداشت که مرا به موجبات قرب راهنمایی کنی و به آنچه مرا در نزد تو جا می دهد موفق گردانی.

ص: ۱۵

خدایا کدام یک از نعمتهایت را بر شمرم و یاد کنم یا به شکر کدامیک از عطایای تو بپردازم در حالیکه نعمتها و عطایای تو بیش از آن است که شمارندگان بتوانند آن ها را بشمارند یا حسابداران بتوانند به آن علم پیدا کنند.اضافه شدت ها و ناراحتی ها و بلاهایی که از من دور داشتی افزونتر از سلامتی و عافیت و راحتی هایی است که برای من آشکار است.

خدایا من ترا به حقیقت ایمانم و...گواه می گیرم،و اگر به فرض در همه ی عصرها و دهرها زنده بمانم و در صدد بر آیم و بکوشم که شکر یکی از نعمتهایت را به جا آورم توانایی آن راندارم، مگر تو بر من منت نهی که خود موجب شکر جدید و ثنای تازه یی خواهد گردید...

بارالها مرا چنان کن که از تو آن چنان ترسم که گویی ترا می بینم و مرا به نعمت تقوی و پرهیزگاری سعادتمند گردان و به سبب ارتکاب معصیت و نافرمانی بدبختم نگردان.

بارالها بی نیازی را در نفس و جانم،و یقین را در دلم،و اخلاص را در عملم،و روشنی را در دیده ام،و بصیرت و بینایی را در دینم،قرار ده و مرا به عضوها و جوارحم بهره مند گردان...

بارالها اگر بخواهم نعمتهای وجود و بخششهای گرانمایه ات را بر شمارم نمی توانم.مولای من،تویی که کرم کردی تویی که نعمت دادی تویی که نیکی کردی تویی که به فضیلت رفتار کردی تویی که بخششت را به کمال رساندی تویی که روزی دادی تویی که توفیق عنایت فرمودی تویی که عطا کردی تویی که بی نیاز گرداندی تویی که مایه دادی تویی که پناه دادی تویی که مهمات مرا کفایت فرمودی تویی که هدایت کردی تویی که ما را از لغزشها و خطرها حفظ کردی تویی که پرده پوشی نمودی تویی که آمرزیدی تویی که عفو کردی تویی که یاری کردی تویی که نیرو بخشیدی تویی که نصرت نمودی تویی که شفا بخشیدی تویی که عافیت دادی تویی که گرامی داشتی تبارکت ربی و تعالیت فلک الحمد دائما و لک الشکر واصبا، بزرگی و والایی ای پروردگار من،حمد و ثنا تا به ابد ویژه و مخصوص توست و همیشه و هماره برای توست.

ص: ۱۶

پس آفریدگارابه عصیانم معترفم مرا ببخش و از گناهانم در گذر. (۲۹) »

در آن روز حسین علیه السلام آنچنان دلها را با خواندن این دعا به سوی خدا کشید که انبوه خلایق صدایشان به گریه برخاست چنانکه خدای را همراه کلمات امامشان به اجابت خواندند و آمین گفتند.ابن اثیر در کتاب اسد الغابه می نویسد:

«کان الحسین رضی الله عنه فاضلا کثیر الصوم و الصلوه و الحج و الصدقه و افعال الخیر جمیعها (۳۰) »

حسین (ع) بسیار روزه می گرفت و نماز می گذارد و به حج می رفت و صدقه می داد و همه ی کارهای پسندیده را انجام می داد.شخصیت حسین بن علی (ع) آنچنان بلند و دور از دسترس و پر شکوه بود که وقتی با برادرش امام مجتبی (ع) ،پیاده به کعبه می رفتند،همه ی بزرگان و شخصیت های اسلامی باحترامشان از مرکب پیاده شده،همراه آنان راه پیمودند. (۳۱)

احترامی که جامعه برای حسین (ع) قائل بود بدان جهت بود که او با مردم زندگی می کرد-از مردم و معاشرتشان کناره نمی جست-با جان جامعه هماهنگ بود،چونان دیگرها از مواهب و مصائب یک اجتماع برخوردار بود و بالاتر از همه ایمان بی تزلزل او به خداوند او را غمخوار و یاور مردم ساخته بود.

و گرنه،او نه کاخ های مجلل داشت و نه سربازان و غلامان محافظ و هرگز مثل جباران راه آمد و شد را به گذرش بر مردم نمی بستند و حرم رسول الله (ص) را برای او خلوت نمی کردند... این روایت یک نمونه از اخلاق اجتماعی اوست،بخوانیم:

روزی از محلی عبور می فرمود،عده ای از فقرا بر عباهای پهن شده اشان نشسته بودند و نان پاره های خشکی می خوردند،امام حسین (ع) می گذشت که تعارفش کردند و او هم پذیرفت، نشست و تناول فرمود و آنگاه بیان داشت:

ص: ۱۷

ان الله لا یحب المتکبرین. (۳۲)

خداوند متکبران را دوست نمی دارد.

سپس فرمود:من دعوت شما را اجابت کردم،شما هم دعوت مرا اجابت کنید.آنها هم دعوت آن حضرت را پذیرفتند و همراه جنابش به منزل رفتند،حضرت دستور داد هر چه در خانه موجود است به ضیافتشان بیاورند، (۳۳) و بدین ترتیب پذیرایی گرمی از آنان به عمل آمد و نیز درس تواضع و انسان دوستی را با عمل خویش به جامعه آموخت.

شعیب بن عبد الرحمن خزاعی می گوید:

چون حسین بن علی (ع) به شهادت رسید،بر پشت مبارکش آثار پینه مشاهده کردند علتش را از امام زین العابدین (ع) پرسیدند،فرمود:این پینه ها اثر کیسه های غذایی است که پدرم شبها به دوش می کشید و به خانه ی زنهای شوهر مرده و کودکان یتیم و فقرا می رسانید. (۳۴)

شدت علاقه امام حسین (ع) را به دفاع از مظلوم و حمایت از ستم دیدگان می توان در داستان ارینب و همسرش عبد الله بن سلام دریافت،که اجمال و فشرده اش را در اینجا متذکر می شویم:

یزید به زمان ولایت عهدی،با اینکه همه نوع وسائل شهوترانی و کام جوئی و کامروایی از قبیل پول،مقام،کنیزان رقاصه و...در اختیار داشت چشم ناپاك و هرزه اش را به بانوی شوهردار عفیفی دوخته بود.

پدرش معاویه به جای اینکه در برابر این رفتار زشت و ننگین عکس العمل کوبنده ای نشان دهد،با حیله گری و دروغ پردازی و فریبکاری،مقدماتی فراهم ساخت تا زن پاکدامن مسلمان را از خانه ی شوهر جدا ساخته به بستر گناه آلوده ی پسرش یزید بکشاند.حسین بن علی (ع) از قضیه با خبر شد در برابر این تصمیم زشت ایستاد و نقشه ی شوم معاویه را نقش بر آب ساخت و با استفاده از یکی از قوانین اسلام،زن را به شوهرش عبد الله بن سلام باز گرداند و دست تعدی و تجاوز یزید را از خانواده ی مسلمان و پاکیزه یی قطع نمود و با این کار همت و غیرت الهی اش را نمایان و علاقمندی خود را به حفظ نوامیس جامعه ی مسلمان ابراز داشت و این رفتار داستانی شد که در مفاخر آل علی (ع) و دنائت و ستمگری بنی امیه،برای همیشه در تاریخ به یادگار ماند. (۳۵)

ص: ۱۸

علائلی در کتاب «سمو المعنی »می نویسد:ما در تاریخ انسان به مردان بزرگی برخورد می کنیم که هر کدام در جبهه و جهتی عظمت و بزرگی خویش را جهانگیر ساخته اند یکی در شجاعت، دیگری در زهد،آن دیگر در سخاوت،و...اما شکوه و بزرگی امام حسین (ع) حجم عظیمی است که ابعاد بی نهایتش هر یک مشخص کننده ی یک عظمت فراز تاریخ است،گویا او جامع همه ی والایی ها و فرازمندی هاست. (۳۶)

آری مردی که وارث بی کرانگی نبوت محمدی است،مردی که وارث عظمت عدل و مروت پدری چون حضرت علی (ع) است و وارث جلال و درخشندگی فضیلت مادری چون حضرت فاطمه (ع) است،چگونه نمونه ی برتر و والای عظمت انسان و نشانه ی آشکار فضیلت های خدایی نباشد.

درود ما بر او باد که باید او را سمبل اعمال و کردارمان قرار دهیم.

امام حسین (ع) و حکایت زیستنش و شهادتش و لحن گفتارش و ابعاد کردارش نه تنها نمونه ی یک بزرگ مرد تاریخ را برای ما مجسم می سازد،بلکه او با همه ی خویشتن،آیینه ی تمام نمای فضیلت ها،بزرگ منشی ها،فداکاریها،جان بازی ها،خداخواهی ها و خدا جویی ها می باشد،او به تنهایی می تواند جان را به لاهوت راهبر باشد و سعادت بشریت را ضامن گردد.

بودن و رفتنش،معنویت و فضیلت های انسان را ارجمندنمود.

به سخنان دل آویز زندگی سازش بپردازیم:

«الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه ما درت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون (۳۷) .»

مردم بنده ی دنیا هستند و دین را فقط با زبانشان لمس می کنند،تا وقتی بدانند این گفتگوی ظاهری به ضرر دنیایشان نیست بر محور دین چرخ می خورند،اما آنگاه که به امتحانی آزموده شوند (که لازم آید از دنیا ببرند و به دین بپیوندند) دین داران واقعی کم هستند.

ص: ۱۹

امام حسین (ع) به فرزندش امام زین العابدین (ع) فرمود:

«ای بنی ایاك و ظلم من لا یجد علیك ناصرا الا الله جل و عز». (۳۸)

پسرم،از ستم نمودن به کسی که جز خداوند بزرگ و عزیز یاوری ندارد بپرهیز. (خداوند بزودی داد چنین مظلومی را از ظالم خواهد گرفت) .

شخصی از امام حسین (ع) خواست خیر دنیا و آخرت را برای او بنویسد،حضرت در جواب او نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد فان من طلب رضی الله بسخط الناس کفاه الله امور الناس و من طلب رضی الناس بسخط الله وکله الله الی الناس و السلام ». (۳۹)

یعنی:هر کس خواهان رضایت خداوند باشد و خشنودی خداوند را به غضب مردم نفروشد، آفریدگار اموری که بدست مردم است برای او کفایت خواهد کرد،و هر کس طالب رضایت مردم باشد و خشنودی مردم را به غضب خدا بخرد،پروردگار او را به مردم وا می گذارد.

شخصی به امام حسین (ع) عرض کرد:ای پسر رسول خدا (ص) ،من آلوده ی به گناه هستم و یاراییم نیست که از عصیانم بگریزم،مرا موعظه فرما.

امام حسین (ع) فرمود به پنج کار بپردازد و هر چه خواستی عصیان ورز.

۱-از نعمت های خداوند استفاده نکن،آنگاه به گناه رو کن.

۲-اگر می توانی از حکومت و سر پرستی پروردگار خارج شوی گناه کن.

۳-به جائی پناه ببر که آفریدگارت ترا ننگرد بعد هر چه خواستی گناه کن.

۴-اگر می توانی هنگام مرگ جان به فرشته ی خدا تسلیم ننمایی هر گناهی می خواهی به جای آور.

۵-اگر می توانی وقتی که ترا به شعله های دوزخ می سپارند وارد نشوی هر اندازه می خواهی عصیان کن. (۴۰) (اکنون که نمی توانی این پنج کار را انجام دهی باید از گناه و آلودگی بپرهیزی) .

ص: ۲۰

و نیز حسین بن علی (ع) فرمود:ای انسان سرمایه و هستی تو عمر تست،هر روز که از عمر تو می گذرد قسمتی از هستی تو از بین رفته است (بنگر از هستی و سرمایه ات استفاده کرده ای؟ و متوجه باش در آینده بیهوده آنرا تلف نکنی) . (۴۱)

«پایان »

پی نوشتها:

۱- در سال و ماه و روز ولادت امام حسین (ع) اقوال دیگری هم گفته شده است،ولی ما قول مشهور بین شیعه را نقل کردیم.ر.به.ک.اعلام الوری طبرسی ص ۲۱۳

۲- احتمال دارد منظور از اسماء،دختر یزید بن سکن انصاری باشد.ر.به.ک.اعیان الشیعه جزء ۱۱ ص ۱۶۷

۳- امالی شیخ طوسی ج ۱ ص ۳۷۷

۴- شبر بر وزن حسن و شبیر بر وزن حسین و مشبر بر وزن محسن نام پسران هارون بوده است و پیغمبر اسلام (ص) فرزندان خود حسن و حسین و محسن را به این سه نام نامیده است- تاج العروس ج ۳ ص ۳۸۹،این سه کلمه در زبان عبری همان معنی را دارد که حسن و حسین و محسن در زبان عربی دارد- لسان العرب ج ۶ ص ۶۰

۵- معانی الاخبار ص ۵۷

۶- در منابع اسلامی در باره ی عقیقه سفارش فراوان شده و برای سلامتی فرزند بسیار مؤثر دانسته شده است،ر.به.ک.وسائل الشیعه ج ۱۵ ص ۱۴۳ به بعد.

۷- کافی ج ۶ ص ۳۳.

۸- مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۴۶- کمال الدین صدوق ص ۱۵۲.

۹- سنن ترمذی ج ۵ ص ۳۲۳.

۱۰- ذخائر العقبی ص ۱۲۲.

۱۱- الاصابه ج ۱۱ ص ۳۳۰.

۱۲- سنن ترمذی ج ۵ ص ۳۲۴- در این قسمت روایاتی که در کتابهای اهل تسنن آمده است نقل شد تا برای آنها هم سندیت داشته باشد.

ص: ۲۱

۱۳- الاصابه ج ۱ ص ۳۳۳.

۱۴- تـذکره الخـواص ابن جوزی ص ۳۴- الاصابه ج ۱ ص ۳۳۳،آنطور که بعضـی از مورخین گفته انـد این موضوع تقریبا در سـن دهسالگی امام حسین (ع) اتفاق افتاده است.

۱۵- ارشاد مفید ص ۱۷۳.

۱۶- رجال کشی ص ۹۴- کشف الغمه ج ۲ ص ۲۰۶.

۱۷- مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۸۴- لهوف ص ۲۰.

۱۸- روز هشـتم ماه ذیحجه مسـتحب است که حاجیها به «منی »بروند،و در آن زمان به این حکم اسـتحبابی عمل می کردند،ولی در زمان ما مرسوم شده است که از روز هشتم یکسره به عرفات می روند.

۱۹- کامل الزیارات ص ۶۸ به بعد- مشیر الاحزان ص ۹.

۲۰- لهوف ص ۵۳.

۲۱- کامل الزیارات ص ۱۰۵.

۲۲- کامل الزیارات ص ۱۰۱.

۲۳- کامل الزیارات ص ۱۲۱.

۲۴- کامل الزیارات ص ۱۴۷.

۲۵- عقد الفرید ج ۳ ص ۱۴۳.

۲۶- ارشاد مفید ص ۲۱۴.

۲۷- مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۲۲۴- اسد الغابه ج ۲ ص ۲۰.

۲۸- مرحوم شیخ صدوق در معنای کلمه ی لطیف که یکی از نامهای خداست چنین می نویسد:

لطیف دو معنا دارد:

۱- آفریدگار چیزهای کوچک و کسی که کارها و تدبیرات او ظریف و دقیق است.

۲- نیکویی کننده به بندگان و کسی که به بندگان خود لطف دارد. (توحید صدوق ص ۲۱۷) .

۲۹- این دعا در کتاب اقبال سید بن طاوس ص ۳۵۰- ۳۳۹ و بلد الامین کفعمی ص ۲۵۸- ۲۵۱ و بحار الانوار علامه ی مجلسی ج ۹۸ ص ۲۱۳ به بعد و مفاتیح الجنان مرحوم محدث قمی و سایر کتابها نقل شده است.کسانی که بخواهند از متن عربی آن استفاده کنند می توانند به کتاب مفاتیح الجنان که در دسترس همه می باشد مراجعه نمایند.

ص: ۲۲

۳۰- اسد الغابه ج ۲ ص ۲۰.

۳۱- ذکری الحسین ج ۱ ص ۱۵۲ به نقل از ریاض الجنان چاپ بمبئی ص ۲۴۱انساب الاشراف.

۳۲- سوره ی نحل آیه ی ۲۲.

۳۳- تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۲۵۷.

۳۴- مناقب ج ۲ ص ۲۲۲.

۳۵- الامامه و السیاسه ج ۱ ص ۲۵۳ به بعد.

۳۶- از کتاب سمو المعنی ص ۱۰۴ به بعد نقل به معنی شده است.

۳۷- تحف العقول ص ۲۴۴.

۳۸- تحف العقول ص ۲۴۶.

۳۹- امالی شیخ صدوق ص ۱۲۱.

۴۰- از بحار ج ۷۸ ص ۱۲۶ نقل به معنی شده است.

۴۱- بلاغه الحسین ص ۸۷ به نقل از ارشاد القلوب دیلمی.

مادر

علیّ بن الحسین الأکبر، کنیه أبو الحسن، از سادات و شجاعان طالبیان، مادرش لیلی دخت أبی مرّه (قره) دختر عروه (عمرو) بن مسعود بن مغیث (معبد) ثقفی، مادر لیلی میمونه دخت ابی سفیان بن حرب است، عمر علی اکبر ۲۷ سال، به روایتی با امّ ولدی ازدواج کرده بود. او اوّل شهید از بنی هاشم است که با نیزه مرّه بن منقذ بن نعمان عبدی در حالی که در پیرامون پدر از وی دفاع می کرد به شهادت رسید، و اصحاب امام به مره حمله کرده با شمشیر قطعه قطعه اش کردند، گویند: در خلافت عثمان متولّد شد و علی اکبرش خواندند تا تمیز بین او و زین العابدین باشد.

مقاتل الطالبیین: ۸۰- ۸۱، الطبقات ۵/ ۱۵۶، تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۰، رجال الشیخ: ۷۶ که وی را علی اصغر آورد، نسب قریش: ۵۷، البدایه ۸/ ۱۸۵، الاعلام ۴/ ۲۷۷، انصار الحسین: ۱۲۹، در کتب ارشاد و طبری و اصفهانی و خوارزمی و مسعودی نام او به میان آمده است

ص: ۲۳

لیلی دختر ابی مره بن عروه بن مسعود ثقفی است، و عروه بن مسعود یکی از سادات اربعه در اسلام است، و از بزرگانی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را مثل صاحب یاسین (که قوم خود را به خدا دعوت کرد و او را کشتند) و شبیه ترین مردم به عیسی بن مریم نامیدند.

بهار عمر حضرت

مرحوم مقرم می نویسد: علی اکبر در روز یازدهم شعبان سال ۳۳ هجری – دو سال قبل از کشته شدن عثمان – به دنیا آمد. و این موافق است با قول ابن ادریس رحمه الله در «سرایر» که فرموده: حضرت علی اکبر در خلافت عثمان چشم به دنیا گشود.پس در روز عاشورا آن بزرگوار ۲۷ ساله بوده و تایید می شود به اتفاق مورخین و علماء علم نسب که حضرت علی اکبر از امام سجاد علیهماالسلام بزرگتر بوده، و امام سجاد علیه السلام در روز عاشورا ۲۳ سال داشته اند، و اینکه بعضی سن آن جناب را ۱۷ یا ۱۸ یا ۱۹ سال نقل کرده اند، با این اتفاق مغایر است، مضافا براینکه شاهدی بر قول خود ندارند. .ابن شهر آشوب رحمه الله می نویسد: علی اکبر هیجده سال داشت، و گفته شده ۲۵ ساله بوده است. .محمدث قمی رحمه الله گوید: در سن علی اکبر اختلافی عظیم است، ابن شهر آشوب و محمد بن ابی طالب گویند؛ ۱۸ ساله بوده، و شیخ مفید او را ۱۹ ساله دانسته ، بنابراین از امام زین العابدین علیه السلام کوچک تر بوده است.و بعضی گویند ۲۵ ساله بوده و غیر از این هم گفته اند. پس علی اکبر از برادرش امام سجاد علیه السلام بزرگتر بود و این اصح و اشهر اقوال است.از شیخ اجل ابن دریس در خاتمه کتاب حج نقل می کند که حضرت علی اکبر بزرگتر بوده، و آن جناب در زمان خلافت عثمان متولد شده است، و از جدش امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده است، و شعراء در مدح او اشعار سروده اند.آنگاه ابن ادریس در رد کسانی که می گویند علی اکبر کوچک تر بوده می نویسد: در این باب باید به خبره ی این فن که علماء نسب و تاریخ و اخبارند، مانند زبیر بن بکار رجوع نمود، و نام جمعی را می برد که همگی علی اکبر علیه السلام را بزرگتر می دانند و بر این قول اتفاق دارند.سپس محدث قمی رحمه الله می فرماید: در اینجا گفتار ابن ادریس که فارس این میدان است، و با تتبع کافی به صراحت سخن گوید، کافی است، و مضمون اشعاری که در مدح او وارد شده، و گفتار معاویه ملعون در حق او (که خواهد آمد) موید است. .مرحوم ملاهاشم می نویسد: شهید در «دروس» و کفعمی فرموده اند که: آن حضرت ۲۵ ساله بوده که دو سال از حضرت زین العابدین علیه السلام بزرگتر بوده، و احتمالا این قول اقوی باشد.اولا به جهت اینکه همه ی محدثین و مورخین علی شهید را علی اکبر نوشته و حضرت زین العابدین علیه السلام علی اصغر.و ثانیا؛ در مقاتل نقل شده که حضرت زین العابدین علیه السلام در مجلس ابن زیاد (در جواب آن ملعون که گفت: مگر علی کشته نشد) فرمودند:«کان لی اخ اکبر منی یسمی علیا فقتلتموه»«آنکه او را کشتند برادر بزرگترم علی بوده».و ثالثا؛ در «سرایر» و در مقاتل در احوال حضرت علی اکبر علیه السلام نوشته اند: آن جناب در خلافت عثمان به دنیا آمده و از جدش امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده است، و کفعمی و شهید اول در «دروس» همین را اختیار کرده اند..مرحوم عمادزاده نیز همین قول را اختیار کرده، و از بسیاری مورخین نقل کرده که آنها حضرت علی اکبر علیه السلام را از امام سجاد علیه السلام بزرگتر می دانند. .مرحوم مقرم از بیش از ۲۸ نفر از علماء و مورخین شیعه و سنی نقل نموده که: آن جناب از برادرش امام سجاد علیه السلام بزرگتر بوده است...در پایان بعد از ذکر اقوال دانشمندان می گوید: عده ای چون شیخ مفید رحمه الله در «ارشاد» و طبرسی رحمه الله در «اعلام الوری» از این مجموع جدا شده و می گویند: امام سجاد علیه السلام بزرگتر بوده بدون اینکه شاهدی بیاورند. .بعضی چون ابن شهر آشوب در «مناقب» و ابن طلحه شافعی در «مطالب السوول» و ابن صباغ در «فصول المهمه» و... تصریح کرده اند که حضرت حسین علیه السلام سه پسر داشته اند: علی اکبر، علی اوسط (که همان حضرت سجاد علیه السلام است)، و علی اصغر. و این قول با گفتار فوق مخالفتی ندارد، بلکه بعضی از آنها تصریح نموده اند که علی اکبر علیه السلام در کربلا شهید شده و خواهد آمد که علی اصغر – طفل شیرخوار که نام دیگرش عبدالله

بوده - نیز در کربلا شهید شده است.

ص: ۲۴

سحاب رحمت صفحه ۴۵۰

ازدواج حضرت علی اکبر

اگر بگوییم آن جناب هنگام شهادت ۲۵ سال یا بیشتر داشتند حتما ازدواج کرده بودند، چون این بزرگوار تارک این سنت عظیمه نخواهند بود.از حدیث بزنطی و بعضی عبارات زیارت آن جناب استفاده می شود که آن بزرگوار ازدواج نموده و دارای فرزند بودند.در «کافی» و «تهذیب» و «قرب الاسناد» روایت نموده که بزنطی از حضرت رضا علیه السلام سوال کرد: آیا می شود زنی را با ام ولد پدر آن زن تزویج نمود؟فرمودند: بلی، گفت: به ما خبر رسیده که حضرت سجاد علیه السلام چنین نمودند؟ - یعنی دختر امام حسن مجتبی علیه السلام و کنیز ام ولد آن حضرت را تزویج کرده اند -امام رضا علیه السلام فرمودند: چنین نیست بلکه حضرت سجاد علیه السلام دختر امام حسن، و نیز ام ولد از حضرت علی اکبر علیه السلام - که در کربلا شهید شده بود - را تزویج نمودند. .و در زیارت حضرت علی اکبر علیه السلام - که ابوحمزه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده - آمده است:«... صلی الله علیک و علی عترتک و اهل بیتک و آبایک و ابناءک و امهاتک الاخیار الابرار الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا. السلام علیک یابن رسول الله و ابن امیرالمومنین و ابن الحسین بن علی و رحمه الله و برکاته... ثم ضع خدک علی القبر و قل: صلی الله علیک یا اباالحسن - ثلاثا -...»«صلوات خداوند بر تو و بر اقوام و خاندان و پدران و فرزندان و مادرانت، (پدران) نیکویی که خداوند پلیدی را از آنها دور نمود و آنها را پاکیزه قرار داد. سلام بر تو ای فرزند رسول خدا و ای فرزند امیرالمومنین و حسین بن علی... پس گونه ات را بر قبر بگذار و سه مرتبه بگو: صلوات خداوند بر تو باد ای اباالحسن...» .در این زیارت کنیه آن حضرت را اباالحسن ذکر کرده است، و استفاده می شود که اولاد آن بزرگوار چند عدد بوده چون لفظ «ابناء» جمع است.

ص: ۲۵

سحاب رحمت صفحه ۴۵۳

مادر در کربلا

مرحوم محدث قمی قدس سره می نویسد: اینکه مادر او در کربلا بود یا نبود، در این باب چیزی نیافتم .لابد منظور ایشان آنست که مدرک معتبر بدست نیاورده اند، همانطوریکه در «منتهی الآمال» نیز یادآور شده اند، و الا در بعضـی مقاتل تصـریح شده که لیلی در کربلا بوده است.بنظر حقیر؛ بودن لیلی در کربلا دلیل نمی خواهـد، چون امام حسـین علیه السـلام همه خاندانش، از زنان و فرزندان همراه خود به مکه و از آنجـا به کربلا بردنـد. بنابراین اگر بگوییم یکی از زنان آن حضـرت در کربلا نبوده دلیل می خواهـد، و اگر لیلی در مـدینه و یا در مکه مانده بود مورخین ذکر می کردند.مگر کسـی بگوید: لیلی قبل از جریان کربلا فوت کرده بود، که قایلی ندارد، و اگر کسـی گفته باشد قول او شاذ و نادر است .و از «معالی السبطین» نقل شد که به دسـتور حضرت امام حسین علیه السلام لیلی برای علی اکبر دعا نمود و بازگشت او را از خداونـد خواست، و این مطلب را تایید می کند اتفاق همه مورخین و مقتل نویسان که حضـرت علی اکبر علیه السـلام جنـگ را رهـا کرده و به خیمه هـا بـازگشت، و این عمل هیـچ مناسـبتی نـدارد، خصوصا با شوق فراوان آن بزرگوار به شـهادت، ناچـار بایـد گفت که دعای مادر بود که آن حضـرت به خیمه ها بازگشت نمود.حال اگر این بانوی بزرگوار در کربلاـ بوده چه حالی داشت هنگامیکه بـدن غرق بخون جوانش را دیـد!! ابوبصـیر از امام باقر و امام صادق علیه السـلام نقل می کند که فرمودند: (در داستانی که حضرت ابراهیم مامور به ذبح پسرش شد و کارد به گلوی فرزند خود گذاشت بریده نشد و از ماموریت بازگشت) چون ابراهیم ساره را از جریان باخبر کرد، ساره برخاست و اثر کارد را زیر گلوی فرزنـدش دیـد.«ففرعت و اشـتکت و کان بدء مرضـها الذی هلکت فیه»(پس ترسـید و مریض شد و این شروع بیماری وی بود که با آن از دنیا رفت» .و نیز نقل شـده که جناب عبدالمطلب کنار کعبه نمود که اگر خداوند ده پسـر به او عطا کند یکی را در موسم حج در منی قربانی نماید. چون خداونـد به او ده فرزنـد عطا نمود، خواست یکی را قربانی نمایـد، فرزنـدانش را طلبیـد و به ایشان فرمود: نزد مادرهای خود رویـد و ایشان را خبر دهید که من چنین نذری کرده ام، و بگویید که شـما را زینت کنند و سـرمه در چشـمهای شـما بکشـند، و با آنها وداع کنید، وداع کسـی که مراجعت نخواهد کرد.چون مادران خود را مطلع کردند، صدای شیون از خانه هایشان بلند شد و تا صبح گریه می کردند، و آن شب بر زبان و دختران عبدالمطلب بسیار تلخ گذشت، خصوصا مادر عبدالله که از همه بیشتر گریه می کرد، و آن پسـر را خیلی دوست می داشت، و عبـدالله در آن وقت یـازده سـاله بود. (ولی شب عـاشورا بر اهـل بیت پیامبر علیهم السـلام تلـخ تر گـذشت).چون صـبح طالع شـد عبدالمطلب رداء حضـرت آدم را بر دوش، و نعلین شـیث را در پا، و انگشتر حضـرت سـلیمان را در انگشت نمود، و خنجر برنـده در دست گرفته و فرزنـدان را طلبیـد. همه با لباسـهای فاخر خـدمت پدر شـتافتند جز عبدالله که مادرش فاطمه راضـی نمی شـد. چون او را شایسـته قربانی می دانست. و می گفت: قرعه بنام او بیرون خواهد آمد.عبدالمطلب به خانه فاطمه آمد، دید عبدالله سـر به سینه مادر گذاشته و مادر او را بسینه خود چسبانیده، عبدالمطلب دست عبدالله را گرفته و او را از خانه بیرون آورد. مادر اسـتغاثه می کرد و می گفت: چگونه راضـی می شوی که این چنین فرزنـدی را بـدست خود بکشـی؟! عبدالله از مادر با التمـاس رخصـت می طلبیـد و بـه جـانب پـدر می گریخـت و می گفـت: کـاش پیش از ایـن مرده بـودم و ایـن حـالت را ندیـده بودم.عبدالمطلب بی تاب شد و زار زار گریست، عبدالله گفت: ای مادر، اگر خداوند مرا بجهت قربانی اختیار نماید زهی سعادت، و اگر دیگری را اختیار نمایـد با هزار انـدوه سوی تو برمی گردم. ناچار قبول کرد، چون چنـد قـدم روانه شد، فاطمه صدا زد: ای مادر صبر کن تـا دفعه ی دیگر دست به گردنت نمـایم و تو را وداع کنم، چون امیـد بازگشـتن از تو نـدارم، عبـدالله صبر کرد تـا مـادرش رسـید، دست به گردن او درآورد و بیهوش شد.(ای دوسـتان، چه حالی داشت حضرت حسین علیه السلام و لیلی هنگام وداع با علی اکـبر، چـون علی اکـبر می خـواست بـه میـدان روانـه شـود، مـادرش دسـت بـه گـردن او درآورد و صـورت او را بوسـید و سـرمه در

چشمهایش کشید و گیسوانش را شانه زد. آنگاه مدهوش افتاد.حمید بن مسلم گوید: هنگامیکه علی اکبر روانه ی میدان شد امام حسین علیه السلام از حرم بیرون آمد در حالی که هر دو دست به کمر گرفته و می فرمود: ای داد، کمر حسین شکسته شد، و سر خود را به جانب آسمان بلند کرد و از چشمانش قطرات اشك جاری بود، و آهی کشید بنحوی که زمین بلرزه درآمد...حمید گوید: دیدم آن حضرت از شدت غم گاهی می نشست و گاهی برمی خاست، و سر خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا شاهد باش که علی را فدای امت جدم کردم). عبدالله با پدر سوی کعبه روانه شد. جمیع قریش از زن و مرد در مسجدالحرام جمع شدند. عبدالمطلب اولاد خود را در کعبه جمع نمود و فرمود: ای پروردگار خانه و حرم، خداوند مقام و زمزم، اینک همه ی فرزندان خود را بدرگاه تو آورده ام، هر یک را خواهی اختیار کن. نام هر یك را بر تیری نوشت و به خادم کعبه داد و فرمود: فرزندان مرا برداشته داخل خانه کعبه کن و قرعه بینداز، به اسم هر یك بیرون آید شال دور گردن او کرده بیرون آور. حاضرین صدا به شیون بلند کردند که خادم کعبه ردای عبدالله را در گردنش انداخته از خانه بیرون کشید. رنگ عبدالله به زردی مایل و از شوق می لرزید.عبدالمطلب از این خبر مدهوش شد. و برادران او نیز گریان از کعبه بیرون آمدند. و ابوطالب که برادر مادری او بود از همه بیشتر می گریست.چون عبدالمطلب بهوش آمد صدای گریه مرد و زن قریش بگوشش رسید و دید فاطمه مادر عبدالله با هر دو دست خاك بسر می ریزد، و صورت خود را می خراشد.چون خواست عبدالله را قربانی کند بزرگان قریش نگذاشتند. ابوطالب بر دامن عبدالله چسبیده و می گفت: ای پدر، برادر مرا بگذار و مرا بجای او ذبح کن. پس از مبالغه بسیار عبدالمطب راضی شد دوباره قرعه بیندازد، باز به اسم عبدالله بیرون آمد.عکرمه بن عامر که از بزرگان بود، تدبیر نمود و گفت: قرعه بنام عبدالله و شتران بینداز، روز دیگر عبدالله را با لباسهای فاخر در حالی که به انواع زینتها آراسته بود نزد کعبه حاضر نمودند. بعد از هفت شوط طواف ده شتر حاضر کرد و قرعه افکند تا نود شتر باز قرعه بنام عبدالله بیرون آمد.عبدالمطلب خواست عبدالله را ذبح کند جمعی از زنان مکه با سر و پای برهنه و گیسوان پریشان، طفل های شیرخواره خود را بر روی دست گرفته نزد عبدالمطلب آمدند و گفتند: ای سید قریش، اگر بر ما رحم نمی کنی بر این طفلهای صغیر ما رحم کن و عوض او این طفلهای ما را ذبح کن، که چون آن طفلها را دید ترحم نمود و بار دیگر قرعه بنام عبدالله و صد شتر انداخت، (که بنا بر روایات قرعه بنام شتران بیرون آمد و لذا سنت شده که دیه ی هر مرد صد شتر می باشد).عبدالله فرمود: ای پدر چند وصیت دارم:۱- دست و پای مرا محکم ببند که مبادا حرکت کنم.۲- روی مرا بپوشان که مبادا مهر پدری بر تو غالب شود و امر خدا را بجا نیاوری.۳- جامه های خود را جمع کن که خون آلود نشود که هر وقت بر آن نظر کنی داغ تو صفحه تازه شود.۴- ای پدر، در مصیبت من صبر کن و بسیار اندوه بخود راه مده.عبدالمطلب گفت: ای پسر بخدا سوگند، دست و پای تو را نبندم، چون طاقت ندارم تو را به این حال ببینم. (حال چگونه امام مظلوم علیه السلام طاقت آورد که حضرت علی اکبر علیه السلام را پاره پاره مثل خانه زنبور سوراخ سوراخ ببیند، چنانکه در حدیث آمده؛ دفعه ی آخر که حضرت علی اکبر بجهاد رفت بنی امیه دور او را گرفتند.«فقطعوه بسیوفهم اربا اربا»«با شمشیرها بدن او را پاره پاره و قطعه قطعه کردند».در روایت دیگر: اینقدر جراحت بر بدن لطیفش آمده بود که او را نمی شناخت که چون او را به خیمه ها آوردند حضرت سکینه عرض کرد: این نعش کیست؟ حضرت فرمودند: نعش برادرت علی اکبر است، پس خود را روی نعش برادر انداخت و مدهوش شد).۵- ای پدر، از حال مادرم غافل نشوی و او را دلداری دهی که می دانم بعد از من چندان زندگی نخواهد کرد.۶- ای پدر، به برادران من بگو: هر وقت بر سر خوان طعام می نشینند، مرا یاد کنند.۷- ای پدر، به مادرم بگو: گاهی بر سر قبرم بیاید و بر غریبی من گریه کند. .

ص: ۲۶

سحاب رحمت صفحه ۴۸۵- ۴۸۰

غدیر در سیره حضرت علی اکبر علیه السلام

بیان عقیده نسبت به غدیر در اشعار

علی اکبر علیه السلام پس از اجازه از پدر با اهل حرم وداع کرد و روانه میدان شد و این رجز را خواند:

انَا عَلیُ بْنُ الحُسَیْنِ بْنِ عَلی نَحْنُ وَبیْتُ اللَّهِ اوْلی بالنَّبِی

اطْعَنُکُمْ بالرُّمْحِ حَتَّی یَنْثَنِی اضْرِبُکُمْ بالسَّیْفِ احْمی عَنْ ابی

ضَرْبَ غُلامٍ هاشِمِیٍّ عَرَبی وَاللَّهِ لا یَحْکُمُ فینَا ابْنُ الدَّعی

ارشاد مفید ج۲ ص۱۰۶

من علی، پسر حسین، بن علی هستم به کعبه سوگند که ما به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سزاوارتریم

آن قدر با نیزه بر شما می زنم که خم شود ، با شمشیر شما را می زنم و از پدرم حمایت می کنم

شمشیر زدن جوانی هاشمی و عربی به خدا سوگند فرزند ناپاک (پسرزیاد) درباره ما حکم نراند.

این اشعار اشاره به چندین موضوع دارد:

۱-حضرت علی اکبر علیه السلام با خواندن این اشعار،با افتخار خود را فرزند کسی میداند که او فرزند علی علیه السلام است

۲-پدر بزرگوار خود را بعنوان وارث غدیر از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم میداند

۳- امامت در خاندان رسالت است

۴-در باره عقیده خود نسبت به امامت پدر وجدش بعد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اولی بودن انها قسم یاد میکند

۵-اجازه حکم رانی به غاصب جایگاه خلافت پدرش را ،نداده و سکوت نمیکند

۶-برای نابودی دشمنان امام زمانش سیدالشهدا علیه السلام قسم یاد میکند

۷-باضربات نیزه وشمشیر همراه با شجاعت هاشمی ،دشمنی خود را با یزید ناپاک ،غاصب غدیر ،اثبات میکند

ص: ۲۷

دفاع ازدومین وارث غدیرتا لحظه شهادت

او با حمله های دلاورانه اش، لشکر را به ستوه آورد به گونه ای که ناله و فریاد از آنها برخاست. نقل کرده اند که در نخستین حمله اش یکصد و بیست نفر را به خاک افکند. سپس در حالی که زخم های بسیار برداشته بود به سوی پدر برگشت و گفت: ای پدر! تشنگی مرا کشت و سنگینی سلاح مرا به زحمت انداخت. آیا به جرعه ای آب، راه توان برد؟ تا برای جنگ با دشمن بدان وسیله، نیرو گیرم.

امام علیه السلام گریست و فرمود: فرزندم! بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و پدرت گران است که ایشان را بخوانی و پاسخت ندهند و از آنان کمک طلبی و کمکت نکنند. فرزندم! زبانت را پیش آر. پس آن را مکید و انگشتر خود را به او سپرد و فرمود: این انگشتر را در دهان بگذار و به نبرد با دشمن برگرد که به زودی جدّت با جامی سرشار از نوشیدنی- که پس از آن، هرگز تشنگی نیابی- تو را سیراب می کند.

علی اکبر علیه السلام به میدان برگشت و رجزی خواند که مضمونش این است: حقایق جنگ آشکار گشت و پس از این نیز گواهان راستی آن نمودار شدند. سوگند به خدایی که پروردگار عرش است، از نبرد با سپاهیان انبوه شما فاصله نگیریم تا که شمشیرها در غلاف شوند.

او سخت و پیگیر جنگید و هشتاد نفر دیگر را به هلاکت رسانید و سرانجام با ضربه منقذ بن مرّه عبدی نقش بر زمین گشت، دشمنان گردش را گرفتند و با شمشیر پاره پاره اش کردند.

ص: ۲۸

برخی نقل کرده اند که پس از آن ضربه، دست به گردن اسب انداخت و آن حیوان (وحشت زده) او را به سوی سپاه دشمن برد و آنان با شمشیرهای خود، او را قطعه قطعه کردند.

علی اکبر علیه السلام [در لحظات آخر] ندا داد: پدر جان! اینک این جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که با قدح سرشار خود مرا شربتی داد که پس از آن هرگز تشنگی نیابم و می فرماید:

بشتاب! بشتاب! که برای تو نیز جامی فراهم است.

پژوهشی پیرامون شهدای کربلا، ص: ۲۶۷

همراهی باامام زمان خود تا کربلا

علی اکبر علیه السلام در نهضت کربلا همراه و همگام پدر بود. پس از حرکت شبانه کاروان امام حسین علیه السلام از منزلگاه قصر بنی مقاتل، روی اسب، چشمان حسین علیه السلام را خواب ربود. پس از بیداری کلمه استرجاع بر زبان رانـد و حمـد خدای را به جای آورد.

علی اکبر علیه السلام سبب آن را پرسید. حسین علیه السلام فرمود: در خواب دیدم سواری می گفت: این کاروان به سوی مرگ می رود. علی اکبر پرسید: آیا ما بر حق نیستیم؟ فرمود: چرا. گفت:

وقتی برحقیم از مردن در راه حق چه باک؟

. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۷، ۴۰۸،

پژوهشی پیرامون شهدای کربلا، ص: ۲۶۵

تربیت در دامن صاحب غدیر

حضرت علی اکبرعلیه السلام حدود هفت سال از محضر صاحب غدیر حضرت امیرالمومنین علیه السلام بهره بردند و تربیت شدند وآن

حضرت بسیار او را دوست می داشت، حتی آنکه او را مدح نموده، اشعاری در مدح او می سرود، از آنجمله ابن ادریس در «سرایر» ذکر کرده که حضرت امیر علیه السلام در شان او فرموده:لم تر عین نظرت مثله من محتف یمشی و لا ناعل .

ص: ۲۹

سحاب رحمت صفحه ۴۵۹وصفحه ۴۶۰

تربیت در دامن وارثان غدیر

تربیت شـدن در دامـان عمویش حضـرت مجتبی و پـدرش سیدالشـهداء علیهماالسـلام در «کـافی» و «فقیه» و «تهـذیب» در زیارتی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که... کنار قبر فرزند آن حضرت، علی بن الحسین علیه السلام، که نزد پای پدر مدفون است می روی و می گویی:«السـلام علیک یابن رسول الله، السلام علیک یابن امیرالمومنین، السلام علیک یابن الحسن و الحسین»«سلام بر تو ای فرزند رسول خدا، سـلام بر تو ای فرزند امیرالمومنین، سـلام بر تو ای فرزند حسن حسـین» .شیخ صدوق قدس سره بعد از نقل این زیارت می فرماید: این اصح زیارات نزد من است. گفته اند: برای این فرزند امام حسن علیه السلام گفته شده است که چون امام مجتبی علیه السـلام مربی و معلم حضـرت علی اکبر علیه السـلام بوده است، و در حـدیث آمـده:«انمـا الابـاء ثلاثه؛ من ولـدک و من علمـک و من زوجـک»«پـدر سه گونه است؛ آنکه ترا به دنیـا آورد، و کسـی که تو را تعلیم نموده، و دیگر پـدر زن» . محـدث قمی رحمه الله می نویسد: در این مدتی که آن حضرت در دنیا بود، عمر شریف خود را صرف عبادت و زهادت و اطعام مساکین و اکرام مسافرین، وسعه ی در اخلاق و توسعه در ارزاق فرموده بحدی که در مدحش گفته شده:لم تر عین نظرت مثله من محتف یمشی و لا ناعل (تا آخر ابیات)هیچ دیده ای مانند او ندیده است،نه کسـی که پابرهنه راه می رود و نه کفش پوشیده.و در زیارتش خوانده می شود:«السلام علیک ایها الصدیق و الشهید المکرم و السید المقدم، الذی عاش سعیدا و مات شهیدا، و ذهب فقیدا، فلم تتمتع من الدنیا الا بالعمل الصالـح، و لم تتشاغل الا بالمتجر الرابـح».چگونه چنین نباشد آن جوانی که اشـبه مردم به رسول الله صـلی الله علیه و آله و سلم بود، و آداب را از دو سـید جوانان اهل بهشت اخذ نموده، چنانکه عبارت زیارت مرویه معتبره آن حضـرت:«السـلام علیک یابن الحسن و الحسین» دلالت بر این مطلب دارد . .

ص: ۳۰

سحاب رحمت صفحه ۴۵۹وصفحه ۴۶۰

السّلامُ عَلَیکَ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّه، السَّلامُ عَلَیْکَ یَابْنَ عَلِیٍّ أَمِیرِ الْمُؤمِنِینَ، السّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ، السّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ خَدِیجَهَ وَ فَاطِمَهَ، صَلَّی اللَّه عَلَیکَ، لَعَنَ اللَّه مَنْ قَتَلَکَ، تَقُولُهَا، ثَلاثاً.

مجموعه رسائل در شرح احادیثی از کافی، ج ۲، ص: ۳۹۹

هذا علی سبیل المجاز، فإن العرب یسمی العم أبا، کما فی قوله تعالی "وَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ لِأَبِیهِ آزَرَ «۳."»

قوله علیه السلام: «یابن الحسن» لأنّ الأب یُطلق علی العمّ، کما قال تعالی: «أَمْ کُنْتُمْ شُهَداءَ إِذْ حَضَرَ یَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قالَ لِبَنِیهِ ما تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِی قالُوا نَعْبُدُ إِلهَکَ وَ إِلهَ آبائِکَ إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ» «۲»، وإسماعیل عمّ یعقوب قد اطلق علیه الأب. ولأنّه علیه السلام أبوه فی التعلیم، وهو ابنه فی التعلّم.

فضائل حضرت علی اکبرعلیه السلام

مقام حضرت

ازمنظر امیرالمومنین علی علیه السلام

حضرت امیرالمومنین علیه السلام بسیار او را دوست می داشت، حتی آنکه او را مدح نموده، اشعاری در مدح او می سرود، از آنجمله ابن ادریس در «سرایر» ذکر کرده که حضرت امیر علیه السلام در شان او فرموده:لم تر عین نظرت مثله من محتف یمشی و لا ناعل .

از منظرامام حسین علیه السلام

حاضر کردن انگور درغیر فصل مناسب برای او

از «زفیر بن یحیی» و او از «کثیر بن شاذان» گزارش کرده که گفت: «خودم شاهد بودم که علی اکبر در غیر فصل مناسب، از پدر بزرگوارش انگور طلب کرد. ناگاه امام حسین(علیه السلام) با دست به کناره دیوار مسجد زد که انگور و موزی از آن خارج شد. پس فرزند خود را از آن خورانیده و فرمود: «ما عندالله لاولیائه اکثر؛ از آنچه نزد خدای تعالی است به اولیائش بیشتر می رسد.»

ص: ۳۱

مدینه معاجز الأئمه الإثنی عشر، ج ۳، ص: ۴۵۲

تلاوت ایه إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَی ...حین رفتن بمیدان

علی اکبر روز عـاشورا نزد پـدر گرامی اش آمـد و اذن میـدان طلبیـد. امام علیه السـلام بی درنگ به او اجازه فرمود و در همان حال ناامید از حیات او، به قامت رعنایش نگریست و باران اشک از دیدگانش فرو ریخت.

آنگاه امام با صدای رسا این آیه را تلاوت کرد:

« «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَی آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْرَاهِیمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَی الْعَالَمِینَ* ذُرِّیَّهً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ»؛

خداونـد آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد، آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوی و فضیلت) بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند و خداوند شنوا و داناست».

شاهد گرفتن خداوند

فرمود:

(اللّهم اشهد، فقد برز إلیهم غلام أشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا

برسولک صلّی اللّه علیه و آله، و کنّا إذا اشتقنا إلی نبیّک نظرنا إلیه)

، «خداوندا! گواه باش، به تحقیق جوانی به جنگ و مبارزت شـتافته که اشـبه الناس از نظر خلقت و خلق و منطق به رسولت صلّی اللّه علیه و آله می باشد. هر گاه اشتیاق زیارت پیامبرت را می یافتم او را می نگریستم».

لهوف، ص: ۱۴۸

یاد آور پیامبردر خلقت و خلق و منطق

فرمود:

(اللّهم اشهد، فقد برز إلیهم غلام أشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا

برسولک صلّی اللّه علیه و آله، و کنّا إذا اشتقنا إلی نبیّک نظرنا إلیه)

«خداونـدا! گواه باش، به تحقیق جوانی به جنگ و مبارزت شـتافته که اشـبه الناس از نظر خلقت و خلق و منطق به رسولت صـلّی اللّه علیه و آله می باشد. هر گاه اشتیاق زیارت پیامبرت را می یافتم او را می نگریستم».

ص: ۳۲

لهوف، ص: ۱۴۸

نفرین بر دشمن او

وقت رفتن به میدان

علی اکبر روز عـاشورا نزد پـدر گرامی اش آمـد و اذن میـدان طلبیـد. امام علیه السـلام بی درنگ به او اجازه فرمود و در همان حال نااميد از حيات او، به قامت رعنایش نگریست و باران اشک از دیدگانش فرو ریخت.

هنگامی که امام علیه السلام به چهره نورانی فرزندش «علی اکبر» نگریست،

پس امام علیه السلام رو به عمر بن سعد کرده، فریاد زد:

«مالَكَ؟ قَطَعَ اللّهُ رَحِمَكَ! وَ لا بارَكَ اللّهُ لَكَ فِی أَمْرِكَ، وَ سَلَّطَ عَلَيْكَ مَنْ يَذْبَحُكَ بَعْدی عَلی فِراشِكَ، كَما قَطَعْتَ رَحِمی وَ لَمْ تَحْفَظْ قَرابَتی مِنْ رَسُولِ اللّهِ صـلی الله علیه و آله؛ خـدا نسل تو را ریشه کن کنـد و به هیچ کارت برکت ندهد و بر تو کسـی را چیره سازد که سـرت را بعد از من در بستر از تن جدا سازد، همان گونه که تو رشته رحم مرا قطع کردی، و پیوند مرا با رسول خدا نادیده گرفتی!».

وقت شهادت

-نفرین بر دشمن او

...حسین علیه السّلام آمد تا در کنار بدن مبارک فرزند بایستاد، صورتش را بر صورت فرزند نهاد و فرمود:

(قتل اللّه قوما قتلوک، ما أجرأهم علی اللّه و علی انتهاک حرمه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، علی الدّنیا بعدک العفاء)

، «خداونـد بکشـد قومی را که تو را کشـتند، چه چیز آنها را بر خـدا و بر دریدن حرمت رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله جری کرده، بعد از تو تفو بر دنیا».

راوی گوید: زینب دخت علی علیه السّلام از خیمه بیرون شده و ندا می داد: ای حبیب من.

ص: ۳۳

ای برادرزاده ام و آمد و خود را بر جسد او افکند.

حسین علیه السّلام آمد و او را سوی زنان باز گردانید.

لهوف، ص: ۱۴۸

علاقه امام حسین به حضرت

بدون علی اکبر علیه السلام دنیا برای حسین علیه السلام ارزشی ندارد

حسین علیه السّلام آمد تا در کنار بدن مبارک فرزندش رسید ،نشست و صورتش را بر صورت فرزند نهاد و فرمود:

(قتل اللّه قوما قتلوک، ما أجرأهم علی اللّه و علی انتهاک حرمه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، علی الدّنیا بعدک العفاء)

، «خداوند بکشد قومی را که تو را کشتند، چه چیز آنها را بر خدا و بر دریدن حرمت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله جری کرده، بعد از تو ، اف بر این دنیا».

راوی گوید: زینب دخت علی علیه السّلام از خیمه بیرون شده و ندا می داد: ای حبیب من.

ای برادرزاده ام و آمد و خود را بر جسد او افکند.

حسین علیه السّلام آمد و او را سوی زنان باز گردانید.

پس از آن از اهل بیت امام یکی پس از دیگری به میدان شتافته و به شرف شهادت نائل آمدند، امام در آن حال بانگ برآورد: «ای عموزادگانم، ای اهل بیتم! شکیبایی کنید، صابر باشید، ....» لهوف، ص: ۱۴۹

ازمنظر امام سجاد علیه السلام

دفاع ازحضرت علی اکبر علیه السلام بعنوان شهید در راه امامت

دعا یزید- لعنه اللّه- بعلیّ بن الحسین علیه السّلام فقال: ما اسمک؟ فقال: علیّ بن الحسین. قال: أ و لم یقتل اللّه علیّ بن الحسین؟ قال: قد کان لی أخ أکبر منّی یسمّی علیّا، فقتلتموه. قال: بل اللّه قتله.

ص: ۳۴

قال علیّ: اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها قال له یزید: وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصِیبَهٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ، فقال علیّ: ما أَصابَ مِنْ مُصِیبَهٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی أَنْفُسِکُمْ إِلَّا فِی کِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیرٌ* لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُور

یزید، علی بن حسین علیه السّلام (امام سجاد علیه السلام)را طلبید و بدو گفت:« نامت چیست؟»

فرمود:« علی.»

گفت:« مگر علی را خدا(در کربلا) نکشت؟»

فرمود:« او برادر بزرگ تر من بود که شما او را کشتید.»

یزید گفت:« بلکه خدا او را کشت؟»

امام علیه السّلام(در این جا به آیه ۴۲ از سوره زمر استشهاد کرد) فرمود: اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها وَ الَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنامِها؛ « خدا جان کسانی را در هنگام مردنشان و جان آن ها را که نمی میرند، هنگام خفتنشان می گیرد.»

یزید در پاسخ امام علیه السّلام(به آیه ۳۰ از سوره شوری استشهاد کرد) گفت: وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصِیبَهٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ؛ « هر مصیبتی که به شما رسد، به خاطر چیزی است که خودتان فراهم کرده اید.»

امام علیه السّلام در پاسخش(به آیه ۲۲ و ۲۳ از سوره حدید استشهاد کرد) فرمود: ما أَصابَ مِنْ مُصِیبَهٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی أَنْفُسِکُمْ إِلَّا فِی کِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیرٌ* لِکَیْلا تَأْسَوْا الآیه؛« مصیبتی به شما نرسد، نه در زمین و نه در خودتان جز آن که در کتابی ثبت شده پیش از آن که آن را پدید آریم و به راستی آن بر خدا آسان است تا برای آنچه از دستتان رفته است، غم مخورید و بر آنچه به دستتان می رسد، شاد نشوید و خدا خودپسندان فخرکننده را دوست ندارد.»

ص: ۳۵

رسولی محلاتی، ترجمه مقاتل الطالبین،/ ۱۲۳ أبو الفرج، مقاتل الطّالبیین،/ ۸۰

موسوعه الامام الحسین(علیه السلام)، ج ۶، ص: ۶۱۵

از منظرامام باقر علیه السلام

در سلام زیارت عاشورا منظور از وعلی علی ابن الحسین ، آقا علی اکبر علیه السلام می باشد.ودر زیارت عاشورا کنار پدر بزرگوارشان که سلام میدهیم (السلام علی الحسین) بعنوان دومین وارث غدیر ،به ایشان نیز سلام میدهیم

از منظر امام صادق علیه السلام

قال الکلینی رحمه اللّٰه تعالی فی الکافی:

عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن القاسم بن یحیی، عن جدّه: الحسن بن راشد، عن الحسین بن ثُوَیرٍ، قال: کنت أنا ویونس بن ظبیان والمفضّل بن عمر وأبو سلمه السرّاج جلوساً عند أبی عبداللّٰه علیه السلام فکان المتکلِّم منّا یونس وکان أکبر منّا سنّاً، فقال له: جُعلت فداک، إنّی أحضر مجلس هؤلاء القوم- یعنی ولد العبّاس- فما أقول؟

فقال: «إذا حضرت فَذَکَرتَنا فقُل: اللهمَّ أَرِنَا الرَّخاءَ وَالسُّرُوْرَ، فإنّک تأتی علی ما ترید».

فَقلت: جُعلت فداک، فإنّی کثیراً مّا أذکر الحسین علیه السلام فأیّ شی ء أقول؟

قال: «قُل: صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْکَ یا أَبا عَبْدِاللّٰهِ، تعید ذلک ثلاثاً، فإنّ السلام یصل إلیه من قریب ومن بعید».

ثمّ قال: «إنّ أبا عبداللّٰه الحسین لمّا قضی بکت علیه السماوات السبع والأرضون السبع وما فیهنّ وما بینهنّ ومن یتقلّب فی الجنّه والنار من خلق ربّنا وما یُری وما لا یُری بکی علی أبی عبداللّٰه الحسین علیه السلام إلّاثلاثه أشیاء لم تبکِ علیه».

قلت: جُعلت فداک وما هذه الثلاثه الأشیاء؟

قال: «لم تبکِ علیه البصره، ولا دمشق، ولا آل عثمان، علیهم لعنه اللّٰه».

قلت: جُعلت فداک، إنّی ارید أن أزوره فما أقول؟ وکیف أصنع؟

مجموعه رسائل در شرح احادیثی از کافی، ج ۲، ص: ۳۹۸

ص: ۳۶

قـال: «إذا أتیت أبا عبـداللّه علیه السـلام فاغتسل علی شاطئ الفرات، ثمّ البس ثیابک الطاهره، ثمّ امش حافیاً فإنّک فی حرم اللّه وحرم رسوله، وعلیک بالتکبیر والتهلیل والتسبیـح والتحمید والتعظیم للّه عزّ وجلّ کثیراً، والصـلاه علی محمّد وأهل بیته حتّی تصـیر إلی باب الحیر ثمّ تقول:

السَّلامُ عَلَیْکَ یَا حُجَّهَ اللّه وَ ابْنَ حُجَّتِهِ السّلامُ عَلَیْکُمْ یَا مَلائِکَهَ اللّه وَ زُوَّارِ قَبْرِ ابن نَبیّ اللّهِ، ثمّ اخـط عشـر خطوات، ثمّ قف وکبّر ثلاثین تکبیره، ثمّ امش إلیه حتّی تأتیه من قِبل وجهه، فاستقبل وجهک بوجهه وتجعل القبله بین کتفیک، ثمّ قُل:

السّلامُ عَلَیْکَ یَا حُجَّهَ اللّه وَ ابْنَ حُجَّتِهِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یَا قَتِیلَ اللّه وَ ابنَ قَتِیلِهِ، السّلامُ عَلَیکَ یَا ثَارَ اللّه وَ ابْنَ ثَارِهِ، السّلامُ عَلَیکَ یَا وِتْرَ اللّه الْمَوْتُورَ فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ، أَشـهَدُ أَنَّ دَمَکَ سَـکَنٌ فِی الخُلدِ وَ اقشَعَرَّتْ لَهُ أَظِلَّهُ الْعَرْشِ، وَ بَکی لَهُ جَمِیعُ الْخَلائِقِ، وَ بَکَتْ لَهُ السَّمـاواتُ السَّبْعُ وَ الأَـرَضُونَ السَّبْعُ وَ ما فِیهِنَّ وَ مَا بَیْنَهُنَّ وَ مَنْ یَتَقَلَّبُ فِی الْجَنَّهِ وَ النَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا وَ ما یُری، وَ ما لایُری، أَشـهَدُ أَنَّکَ حُجَّهُ اللّه وَ ابـنُ حُجَّتِهِ، وَ أَشْـهَدُ أَنَّکَ قَتِیـلُ اللّه وَ ابـنُ قَـتِیلِهِ، وَ أَشْـهَدُ أَنَّکَ ثَـارُ اللّه وَ ابْنُ ثَـارِهِ، وَ أَشْـهَدُ أَنَّکَ وِتْرُ اللّه الْمَوْتُـورُ فِی السَّمـاواتِ وَ الأَـرْضِ، وَ أَشْـهَدُ أَنَّکَ بَلَّغْتَ وَ نَصَـحْتَ وَ وَفَیْتَ وَ وافَیْتَ وَ جاهَـدْتَ فِی سَبِیـلِ اللّه وَ مَضَـیْتَ لِلَّذِی کُنْتَ عَلَیْهِ شَـهِیداً وَ مُسْتَشْـهَداً وَ شاهِـداً وَ مَشْـهُوداً أَنَـا عَبْـدُ اللّه وَ مَوْلاکَ وَ فِی طَاعَتِکَ وَ الْوافِـدُ إِلَیْکَ، أَلْتَمِسُ کَمالَ الْمَنْزِلَهِ عِنْـدَ اللّه وَ ثَبَاتَ الْقَـدَمِ فِی الْهِجْرَهِ إِلَیْکَ وَ السَّبِیلَ الَّذِی لا یَخْتَلِجُ دُونَکَ مِنَ الدُّخُولِ فِی کِفالَتِکَ الَّتِی أُمِرْتَ بِها، مَنْ أَرادَ اللّه بَدَأَ بِکُمْ، بِکُمْ یُبَیِّنُ اللّه الْکَذِبَ، وَ بِکُمْ یُبَاعِـدُ اللّه الزَّمَـانَ الْکَلِبَ، وَ بِکُمْ فَتَـحَ اللّه، وَ بِکُمْ یَخْتِمُ، وَ بِکُمْ یَمْحُو مَا یَشاءُ، وَ بِکُمْ یُثْبِتُ، وَ بِکُمْ یَفُکُّ الـذُّلَّ مِنْ رِقابِنا، وَ بِکُمْ یُدْرِکُ اللّه «۲» تِرَهَ کُلِّ مُؤْمِنٍ یُطْلَبُ بِهـا، وَ بِکُمْ تُنْبِتُ الأَرْضُ أَشْـجَارَهَا، وَ بِکُمْ تُخْرِجُ الأَشْـجَارُ اثْمَارَهَا، وَ بِکُمْ تُنْزِلُ السَّمَاءُ قَطْرَها وَ رِزْقَهـا، وَ بِکُمْ یَکْشِفُ اللّه الْکَرْبَ، وَ بِکُمْ یُنَزِّلُ اللّه الْغَیْثَ، وَ بِکُمْ تَسِـیخُ الأَـرْضُ الَّتِی تَحْمِـلُ أَبْـدانَکُمْ وَ تَسْـتَقِرُّ جِبالُهَا عَلی مَراسِـیهَا، إِرادَهُ الرَّبِّ فِی مَقـادِیْرِ امُوْرِهِ تَهْبِطُ إِلَیْکُمْ وَ تَصْـدُرُ مِنْ بُیُوتِکُمْ، وَ الصَّادِرُ عَمَّا فُصِّلَ مِنْ أَحْکامِ الْعِبادِ، لُعِنَتْ أُمَّهٌ قَتَلَتْکُمْ وَ أُمَّهٌ خَالَفَتْکُمْ وَ أُمَّهٌ جَحَدَتْ وِلَایَتَکُمْ، وَ أُمَّهٌ ظَاهَرَتْ

ص: ۳۷

عَلَیکمْ وَ امَّهٌ شَهِدَتْ وَ لَمْ تُشْهَدْ ، الْحَمْدُ للَّه الَّذِی جَعَلَ النَّارَ مَثْواهُمْ وَ بِئْسَ وِرْدُ الْوارِدِینَ وَ بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ وَ الْحَمْدُ للَّه رَبِّ الْعَالَمِینَ وَ صَلَّی اللَّه عَلَیک یَا أَبَا عَبْدِ اللَّه.

أَنَا إِلَی اللَّه مِمَّنْ خَالَفَک بَرِی ءٌ، ثَلاثاً.

ثمّ تقوم وتأتی ابنه عَلیّاً وهو عند رجلیه، فتقول:

السّلامُ عَلَیک یَا بْنَ رَسُولِ اللَّه، السَّلامُ عَلَیْک یَابْنَ عَلِیٍّ أَمِیرِ الْمُؤمِنِینَ، السّلامُ عَلَیْک یَا بْنَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ، السّلامُ عَلَیْک یَا بْنَ خَدِیجَهَ وَ فَاطِمَهَ، صَلَّی اللَّه عَلَیک، لَعَنَ اللَّه مَنْ قَتَلَک، تَقُولُهَا، ثَلاثاً.

أَنَا إِلَی اللَّه مِنْهُ بَرِی ءٌ، ثَلَاثاً.

ثمّ تقوم فتؤمی بیدک الشهداء وتقول:

السّلامُ عَلَیْکُمْ،

فُزْتُمْ وَ اللَّه فُزْتُمْ وَ اللَّه، فَلَیْتَ إِنِّی مَعَکُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِیماً».

ثمّ تدور فتجعل قبر أبی عبداللَّه علیه السلام بین یدیک، فصلِّ ستّ رکعات وقد تمّت زیارتک، فإن شئت فانصرف.

(۲). الکافی، ج ۴، ص ۵۷۴، باب زیاره قبر أبی عبداللَّه علیه السلام، ح ۲؛ الفقیه، ج ۲، ص ۳۸۵، ح ۱۶۱۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۹۰، ح ۱۹۶۷۲؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۱۴۸، ح ۱. وانظر کامل الزیارات، ص ۳۶۶، ح ۶۱۸؛ التهذیب، ج ۶، ص ۵۶، ح ۱۳۱.

شباهت او به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

شباهت او به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این جوان خوش سیما در طلاقت زبان و زیبایی صورت و سیرت و خلقت اشبه مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، که جامع همه کمالات و صفات حسنه و اخلاق نیکو می باشد.

نعمت های خداوند بی شمار است.(و ان تعدوا نعمت الله لا ـ تحصوها) .«و اگر نعمتهای خدا را بشمارید، آنها را شماره نتوانید کرد».مع ذلک قرآن نعمتهای دنیوی را کوچک شمرده که:(قل متاع الدنیا قلیل) .«بگو بهره مندی از این دنیا اندک است»و لیکن درباره ی اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:(انک لعلی خلق عظیم) .«همانا تو دارای اخلاق عظیم و برجسته ای هستی»و حضرت علی اکبر علیه السلام در جمیع صفات و اخلاق چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود.پدر بزرگوارش درباره او فرمودند:«اللهم اشهد فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولک صلی الله علیه و آله و سلم، و کنا اذا اشتقنا الی نبیک نظرنا الیه»«خدایا گواه باش جوانی که در خلقت و سیرت و گفتار شبیه ترین مردم به پیامبرت بود به جنگ این مردم رفت، و ما هرگاه به دیدن پیامبرت مشتاق می شدیم به این جوان نگاه می کردیم» . سحاب رحمت صفحه ۴۵۶ وصفحه ۴۵۴

ص: ۳۸

علی اکبر علیه السلام در شکل و شمایل و خلق و خو، شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و منش و رفتارش، اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خاطره ها زنده می کرد و هرگاه اهل بیت علیهم السلام مشتاق دیدار جدشان رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم می شدند، به چهره او می نگریستند. اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۲۰۶، ۲۰۷.

عصمت آن بزرگوار

عصمت آن بزرگوارعصمت همانند عدالت دارای درجات متفاوت است، و هیچکس به درجه ی چهارده معصوم علیهم السلام نمی رسد، لکن خداوند مقام عصمت را به حضرت علی اکبر لطف فرموده است.به این فقره از زیارت استدلال شده که امام صادق علیه السلام خطاب به آن بزرگوار فرمودند:«صلی الله علیک و علی عترتک و اهل بیتک و آبایک و ابناءک و امهاتک الاخیار الابرار الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا» .که دوری از رجس و پلیدی همان عصمت است.اما آنچه دال بر مطلب است زیارت رجبیه امام حسین علیه السلام می باشد، که محدث قمی رحمه الله در مفاتیح نقل کرده:آنگاه به سوی قبر علی بن الحسین علیهماالسلام برو و نزد قبر آن جناب بایست وبگو:«السلام علیک ایها الصدیق الطیب الزکی الحبیب المقرب، و ابن ریحانه رسول الله... و جعلک من اهل البیت الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا» که خداوند آن بزرگوار را از اهل بیت عصمت قرار داد.کلمه ی «طیب» و «زکی» را نیز می توان موید عصمت گرفت.

سحاب رحمت صفحه ۴۵۷

صفات آن سرور

صفات آن سرورحضرت علی اکبر دارای صفات جلال و جمال و ملکات نیکو بود، و به عالم ملکوت وصل بود. دو حدیث از مرحوم سید بن طاووس و شیخ مفید در طی طریق کربلا نقل کردیم که به پدر بزرگوارش گفت:«افلسنا علی الحق»«آیا ما بر حق نیستم؟»حضرت فرمودند: بلی. گفت:«اذا لا نبالی بالموت»«حال که چنین است از مرگ باکی نداریم».د: شجاعت آن بزرگوار شجاعت را از علی مرتضی علیه السلام به ارث برده بود.علامه مجلسی رحمه الله نقل می کند:آن حضرت به هر جانب روی می آورد گروهی را به خاک هلاکت می افکند،«فلم یزل یقاتل حتی ضج الناس من کثره من قتل منهم. و روی انه قتل علی عطشه ماه و عشرین رجلا ثم رجع الی ابیه... فلم یزل یقاتل حتی قتل تمام الماتین...»«بقدری از آن لشکر کشت که از کثرت کشته به شیون آمدند، و روایت شده؛ علی اکبر با آنکه تشنه بود ۱۲۰ نفر را کشت آنگاه نزد پدر بازگشت... دوباره به میدان آمد و آنقدر جنگید تا کشته ها به دویست نفر رسید»

ص: ۳۹

سحاب رحمت صفحه ۴۵۸

شجاعت آن بزرگوار

شجاعت آن بزرگوار شـجاعت را از علی مرتضـی علیه السـلام به ارث برده بود.علامه مجلسی رحمه الله نقل می کند:آن حضرت به هر جـانب روی می آورد گروهی را به خاك هلاكت می افكنـد،«فلم یزل یقاتل حتی ضـج الناس من كثره من قتل منهم. و روی انه قتـل علی عطشه مـاه و عشـرین رجلاـ ثم رجع الی ابیه... فلم یزل یقاتـل حتی قتـل تمام الماتین...»«بقـدری از آن لشـكر كشت كه از كثرت كشته به شیون آمدند، و روایت شده؛ علی اكبر با آنكه تشنه بود ۱۲۰ نفر را كشت آنگاه نزد پدر بازگشت... دوباره به میدان آمد و آنقدر جنگید تا كشته ها به دویست نفر رسید» ۷۳۲ . صفحه ۴۵۸

ارزش خون علی اكبر علیه السلام

ارزش خون علی اكبر علیه السلام

آنقدر خون علی اكبر علیه السلام باارزش است و نزد خدا عزیز كه امام حسین علیه السلام آن را به خدا هدیه میدهد

ثمّ أخذ بكفّه من دمه الطّاهر و رمی به نحو السّماء فلم یسقط منه قطره

سپس یك مشت از خون پاك او گرفته و به آسـمان پاشـید، قطره ای از آن به زمین برنگشت و در این باره در ضمن زیارتش آمده است.

بأبی أنت و أمّی من مـذبوح و مقتول من غیر جرم، بأبی و أمّی دمك المرتقی به إلی حبیب اللّه، بأبی أنت وأمی من مقـدم بین یـدی أبیك، یحتسبك و یبكی علیك محتذقاً علیك قلبه، یرفع دمك إلی عنان السّماء لایرجع منه قطره و لا تسكن علیك من أبیك زفره .

مقتل مقرم: ص ۳۰۱ به نقل از كامل الزیارات: ص ۲۳۹ باسـند صحیح از امام صادق علیه السلام كه به ابی حمزه ثمالی تعلیم نموده است.

ص: ۴۰

توسل

دانشمند شهید، واعظ شهیر، مرحوم حضرت حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ احمد کافی خراسانی رضوان اللّه تعالی علیه فرمود: مرحوم حاج شیخ مهدی مازندرانی رضوان اللّه تعالی علیه در کربلا بود، پنجاه سال صبحها در رواق حرم امام حسین ع منبر می رفت ، آدم خوب ومعروفی بود. چند جلد کتاب نوشته بنامهای کوکب درّی ، معال السبطین ، شجره طوبی ، آثار الحسین ع در کتاب آثار الحسینش نوشته :

در آن مازندران ما یک نفر به نام ملا عباس چاوش بود، این هر سال یک پرچم می گرفت روی دوشش و می رفت طرف کربلا، یک عده از مردم هم دنبال این پرچم چاوشیش می رفتند.

می گوید: یک سال تصمیم گرفت کربلا نرود چون یک گرفتاری برایش پیش آمده بود، سی و دو نفر از این جوانهای اطراف ده اش آمدند و گفتند: ملاعباس بیا برویم کربلا؟ گفت : من امسال یک گرفتاری دارم که نمی توانم بیایم . گرفتاریش را بر طرف کردند.

ملاعباس چاوش پرچم را برداشت و گفت : هرکه دارد هوس کربلا خوش باشد، ملاعباس چاوش براه افتاد، جمعیتی از مردم از این ده و آن شهر جمع شدند و شهر به شهر آمدند تا رسیدند نزدیکی های کربلا، منزلگاه منزل کردند دورهم نشتند، سر شب یک وقت ملاعباس گفت رفقا امشب چه شبی است ؟!

گفتند: امشب شب جمعه است . گفت : رفقا آن چراغها را می بینید؟ گفتند: آری . گفت : آنها چراغهای گلدسته های حرم امام حسین ع است یک منزل بیشتر نمانده ، می دانم خسته و مانده وناراحتید، امّا بیایید چون شب جمعه است این منزل دیگر را هم برویم ، شب جمعه یک زیارتی از امام حسین ع بکنیم .گفتند: باشد می رویم همه راه افتادند آمدند آن وقتها مسافرخانه و هتل نبود سراهایی بود، اینها با اسبها و الاغها رفتند توی سرای ، اسب هایشان را بستند طبقه پائین ، خودشان هم بارها رفتند اطاقهای بالا منزل کردند، اثاثها را گذاشتند. ملاعباس گفت : رفقا اثاثها را رها کنید باید تا صبح نشده برویم حرم آقا امام حسین ع .

ص: ۴۱

همه آمدند توی صحن امام حسین ع که رسیدند یک مشت جوانها آمدند دورش را گرفتند و گفتند: ملاعباس آن شبهای جمعه ای که ما مازندران بودیم توی ده مان می آمدیم دورت جمع می شدیم تو یک نوحه می خواندی . ما برای امام حسین ع سینه می زدیم ، حالا شب جمعه آمدیم کربلا توی صحن و حرمش .

گفت : چَشم . امشب هم برایتان نوحه می خوانم .

ملاعباس می گوید: من با خودم گفتم می رویم توی حرم آقا امام حسین ع و زیارت می خوانم برایشان . بعد می رویم بالای سر امام حسین ع این دفترچه نوحه ام را در می آورم لا-یش را باز می کنم هر نوحه ای آمد همان نوحه را می خوانم . گفت : آمدم بالای سر امام حسین ع دفترچه را در آوردم لای دفتر را باز کردم دیدم سرصفحه نوحه علی اکبر ع آمد. فهمیدم این اشاره خود ابی عبداللّه ع است : گفت : نوحه علی اکبر خواندم حالا شما مناسبتها را ببینید. یک مشت جوان و سفر اول و توی حرم امام حسین ع و دل شب جمعه و نوحه علی اکبر و یک حالی پیدا کردند. بعد صدا زد رفقا بس است برویم استراحت کنیم همه را برداشت آمد توی سری . همه خسته ومانده افتادیم ، خوابمان برد.

ملاعباس می گوید: تا خوابم برد، در عالم خواب یکوقت دیدم یک کسی در سری را می زند. می گوید: من بلند شدم آمدم ببینم کیست ؟ دیدم یک غلام سیاهی است . به من سلام کرد گفت : ملاعباس چاوش شمائید؟! گفتم : بله . گفت : آقا فرمودند به رفقا بگوئید مهیا بشوید ما می خواهیم به دیدن شما بیائیم . گفتم . آقا کیه ؟!

ص: ۴۲

گفت : آقا کیه ؟! آقا همانی است که این همه راه به عشق و علاقه او آمدی . گفتم آقا حسین ع را می گوئی ؟! گفت : آری .

گفتم : امام حسین ع می خواهد بیاید اینجا؟! گفت : آری .

گفتم : کجاست ما می رویم برای پا بوسیش . گفت : نه آقا فرموده می آیم .

ملا عباس می گوید: آمدم تو عالم خواب رفقا را خبر کردم و همه مؤ دّب نشستیم که الا ن آقا می آیند. طولی نکشید یک وقت دیدم دَرِ سری باز شد مثل اینکه خورشید طلوع کند، همچنین نوری ظاهر شد، یکدفعه من با رفقایم آمدیم بلند شویم یکوقت دیدیم آقا اشاره کرد و فرمود: ملاعباس تو را به جان حسین بنشینید، شما خسته اید تازه رسیده اید راحت باشید. یک یک احوال ما را پرسید، یکوقت فرمود: ملاعباس ؟! گفتم : بله آقا جان . فرمود: می دانی چرا من امشب اینجا آمدم ؟! گفتم : نه آقا جان . فرمود من سه تا کار داشتم گفتم : چیست آقا جانم ؟ فرمود: اولا بدان هر کس زائر ما باشد به دیدنش می رویم مرحوم کافی فرمود: حسین جان هرکس تو را زیارت کند بدیدنش می روی اگر اینجوره من الا ن امشب به همه این مردم می گویم بگویند السلام علیك یا اباعبداللّه . ای حسین ترا به خدا امشب یك پا بیا مهدیه یک سری به این مردم بزن آی پسر فاطمه ... فرمود: ملاعباس کار دوم این است که شبهای جمعه وقتی مازندران هستی و جلسه دارید دورهم می نشینید یك پی رمردی دَمِ در می نشیند و کفش ها را درست می کند سلام حسین را به او برسان ای حسین ... ای مردم هرکاری از دست تان می آید برای امام حسین ع مضایقه نکنید همه اش را منظور دارد. صدا زد ملاعباس کار سوّم هم این است آمدم بِهِتْ بگویم اگر دو مرتبه رفقا را شب جمعه حرم آوردی . گفتم : بله آقا. یك وقت دیدم بغض راه گلویش را گرفت گفتم آقا چیه ؟! فرمود: ملا عباس اگر دومرتبه رفقایت را شب جمع حرم آوردی و خواستی نوحه بخوانی دیگر نوحه علی اکبر نخوانی . گفتم : چرا نخوانم ، مگر بد خواندم ، غلط خواندم ؟! فرمود: نه گفتم : چرا نخوانم ؟!

ص: ۴۳

صدا زد: ملا عباس مگر نمی دانی شبهای جمعه مادرم فاطمه زهرا سلام اللّه علیها کربلا می آید.

کرامات الحسینیه (ع) ج ۱ ص:۳

مدح دشمن

ابوالفرج اصـفهانی در «مقاتـل الطـالبیین» از مغیره نقـل می کنـد که روزی معاویه گفت: امروز سـزاوارترین مردم به خلافت کیست؟ گفتند: تو، گفت: چنین نیست بلکه شایسته ترین مردم بر این امر علی بن الحسین (علی اکبر) است. چون جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و جمال و بزرگ منشی ثقیف در او جمع است .

سحاب رحمت صفحه ۴۵۹وصفحه ۴۶۰

تـذکر مهم:البته بیـان این روایت دلیـل بر صـحت تمـام گفتارهـای معـاویه لعن نیست . زیرا او با این روش گفتاری میخواد با زیرکی کامل سخاوت بنی امیه را اثبات کند که به هیچ عنوا ن چنین فضیلتی برای بنی امیه لعن نیست.

قاتل

: نخستین کس از فرزندان ابی طالب که آن روز کشته شد علی اکبر پسر حسین بود که مادرش لیلی دختر ابو مره بن عروه ثقفی بود وی حمله آغاز کرد و رجزی به این مضمون می خواند:

«من علیم، پسر حسین بن علی «به پروردگار کعبه که ما به پیمبر نزدیکتریم «به خدا پسر بی پدر درباره ما حکم نکند.»

گوید: این کار را چند بار کرد. مره بن منقذ عبدی او را بدید و گفت:

«بزرگترین گناهان عرب به گردن من باشد اگر بر من بگذرد و چنین کند، و پدرش را عزادار نکنم.»

گوید: بار دیگر علی اکبر بیامد و با شمشیر به کسان حمله می برد، مره بن منقذ راه بر او گرفت و ضربتی به او زد که بیفتاد و کسان اطرافش را گرفتند و با شمشیر پاره پاره ای کردند.

ص: ۴۴

حمید بن مسلم ازدی گوید: به گوش خودم شنیدم که حسین می گفت: «پسرکم، خدای قومی را که ترا کشتند، بکشد، نسبت به خدا و شکستن حرمت پیمبر چه جسور بودند، از پس تو دنیاگو مباش.»

گوید: گویی می بینم زنی شتابان در آمد که گفتی خورشید طالع بود و فریاد می زد: «ای برادرکم، ای برادرزاده ام!» گوید: پرسش کردم گفتند: «این زینب دختر فاطمه دختر پیمبر خداست.»

گوید: پس بیامد و بر پیکر وی افتاد، حسین بیامد و دست او را گرفت و سوی خیمه گاه برد، آنگاه حسین به طرف فرزند خویش رفت، غلامانش نیز بیامدند که گفت: «برادرتان را بردارید.» پس او را از محل کشته شدنش ببردند و رو به روی خیمه گاهی نهادند که مقابل آن جنگ می کردند.

ترجمه تاریخ طبری، ص: ۳۰۵۳

دشمنی بانام امیرالمومنین

در روایت دیگر آمده: هنگامی که مره بن منقذ بر سر مقدس آنحضرت ضربه زد، آنحضرت نتوانست بر مرکب بنشیند، خم شد و سرش را روی یال اسب نهاد، اسب او وحشت زده به سوی لشگر دشمن روانه شد.

«فقطعوه بسیوفهم اربا اربا».

«دشمنان با شمشیرهای خود بدن نازنینش را پاره پاره کردند»

آنگاه وقتی که روحش به گلوگاه رسید صدا زد:

«یا ابتاه هذا جدی رسول الله قد سقانی بکاسه الاوفی ...».

و سپس صدائی از گلویش برخاست و جان سپرد. (۳)

۳- کبریت الاحمر ط اسلامیه: ص ۱۸۵.

مزار

مرقد شریف: در کربلاء مقدّس.

طبق روایت امام صادق علیه السلام، مدفن علی اکبر علیه السلام پایین پای حضرت اباعبداللّه الحسین علیه السلام است.

روضه الشهداء، ص ۳۳۶، ۳۳۹، کتابفروشی اسلامیه.

ص: ۴۵

زیارت نامه

در زیارت ناحیه، درباره علی اکبر علیه السلام آمده است:

«السَّلامُ عَلَیْکَ یا اوَّلَ قَتیلٍ مِنْ نَسْلِ خَیْرِ سَلیلٍ مِنْ سُلالَهِ ابْراهیمِ الْخَلیلِ علیه السلام»

سلام بر تو ای اوّل شهید، از نسل بهترین ذریّه از فرزندان ابراهیم خلیل علیه السلام

علی الاکبر علیه السلام، مقرم، ص ۹۹، ۱۰۰.

[زیارت وارث]

شیخ در مصباح روایت کرده از صفوان جمال که گفت: رخصت طلبیدم از حضرت صادق علیه السلام برای زیارت مولایمان حسین علیه السلام و استدعا کردم که ذکر کند برای من دستور العملی در زیارت آن حضرت که به آن نحو رفتار بکنم فرمود ای صفوان روزه بدار سه روز پیش از حرکت خود و غسل کن در روز سوم پس جمع کن اهل و عیال خود را بنزد خود و بگو

اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْتَوْدِعُکَ

[۱۷۶] الدعاء پس دعایی تعلیم او فرموده که بگوید در وقتی که به فرات برسد آنگاه فرموده پس غسل کن از فرات بدرستیکه پدرم خبر داد مرا از پدرانش علیهم السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود همانا این پسر من حسین کشته خواهد شد بعد از من در کنار فرات پس هر که زیارت کند او را و غسل کند از فرات بریزد از او گناهان او مانند روزی که مادر او را متولد کرده پس هر گاه غسل کنی در اثناء غسل بگو

بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ نُوراً وَ طَهُوراً وَ حِرْزاً وَ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سُقْمٍ وَ آفَهٍ وَ عَاهَهٍ اللَّهُمَّ طَهِّرْ بِهِ قَلْبِی وَ اشْرَحْ بِهِ صَدْرِی وَ سَهِّلْ لِی بِهِ أَمْرِی

و چون از غسل فارغ شوی بپوش دو جامه طاهر و دو رکعت نماز کن در بیرون مشرعه که آن همان مکانی است که حق تعالی در شأن او فرموده و در زمین قطعه ها است نزدیک به یکدیگر و بوستانها است از انگورها و کشتزار است و خرماستانها است دو تا از یک بیخ رسته و غیر دو تا از یک بیخ رسته آب خورده می شوند به یک آب و زیادتی می دهیم بعضی از آنها را بر بعضی در میوه پس چون از نماز فارغ شوی روانه شو به جانب حایر به حال آرامی و وقار و کوتاه بردار گامهای خود را پس بدرستیکه خداوند تعالی می نویسد از برای تو به هر گامی که برمی داری حج و عمره و راه برو با دل خاشع و دیده گریان و بسیار کن ذکر

ص: ۴۶

اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ*

و ثنا بر خدا و صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و صلوات بر حسین صلوات الله علیه بالخصوص و بسیار کن لعن بر قاتلان آن حضرت و بیزاری جستن از کسانی که در اول پایه ظلم و جور را بر اهل بیت گذاشتند پس هرگاه رسیدی به در حایر بایست و بگو

اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيراً وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ* كَثِيراً وَ سُبْحانَ اللَّهِ* بُكْرَةً

وَ أَصِيلًا* الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى هَدانا لِهذا وَ ما كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لا أنْ هَدانَا اللَّهُ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِ

پس بگو

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَاتَمَ النَّبِيِّينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْمُرْسَلِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا قَائِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِكَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَصِيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ الشَّهِيدُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مَلَائِكَةَ اللَّهِ [رَبِّى] الْمُقِيمِينَ فِى هَذَا الْمَقَامِ الشَّرِيفِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مَلَائِكَةَ رَبِّى الْمُحْدِقِينَ بِقَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام السَّلَامُ عَلَيْكُمْ مِنِّى أَبَداً مَا بَقِيتُ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ

پس می گویی

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ وَ ابْنُ أَمَتِكَ الْمُقِرُّ بِالرِّقِّ وَ التَّارِكُ لِلْخِلَافِ عَلَيْكُمْ وَ الْمُوَالِي لِوَلِيِّكُمْ وَ الْمُعَادِي لِعَدُوِّكُمْ قَصَدَ حَرَمَكَ وَ اسْتَجَارَ بِمَشْهَدِكَ وَ تَقَرَّبَ إِلَيْكَ بِقَصْدِكَ أَ أَدْخُلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ أَدْخُلُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَ أَدْخُلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَ أَدْخُلُ يَا سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ أَ أَدْخُلُ يَا فَاطِمَةُ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ أَ أَدْخُلُ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَ أَدْخُلُ يَا مَوْلَايَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ

ص: ۴۷

پس اگر دلت خاشع و دیده ات گریان شد پس آن علامت رخصت است پس داخل شو و بگو

الْحَمْدُ لِلَّهِ* الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الْفَرْدِ الصَّمَدِ الَّذِی هَدَانِی لِوِلَایَتِکَ وَ خَصَّنِی بِزِیَارَتِکَ وَ سَهَّلَ لِی قَصْدَکَ

پس می روی تا در قبه مطهره و بایست محاذی بالای سر و بگو

السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا وَارِثَ آدَمَ صِفْوَهِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِیِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا وَارِثَ إِبْرَاهِیمَ خَلِیلِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا وَارِثَ مُوسَی کَلِیمِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا وَارِثَ عِیسَی رُوحِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا وَارِثَ

کلیات مفاتیح الجنان، ص: ۴۲۹

مُحَمَّدٍ حَبِیبِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا وَارِثَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام [وَلِیِّ اللَّهِ] السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَی السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ عَلِیٍّ الْمُرْتَضَی السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ فَاطِمَهَ الزَّهْرَاءِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ خَدِیجَهَ الْکُبْرَی السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا ثَارَ اللَّهِ وَ ابْنَ ثَارِهِ وَ الْوِتْرَ الْمَوْتُورَ أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاهَ وَ آتَیْتَ الزَّکَاهَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ أَطَعْتَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ حَتَّی أَتَاکَ الْیَقِینُ فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّهً قَتَلَتْکَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّهً ظَلَمَتْکَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّهً سَمِعَتْ بِذَلِکَ فَرَضِیَتْ بِهِ یَا مَوْلَایَ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّکَ کُنْتَ نُوراً فِی الْأَصْلَابِ الشَّامِخَهِ وَ الْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَهِ لَمْ تُنَجِّسْکَ الْجَاهِلِیَّهُ بِأَنْجَاسِهَا وَ لَمْ تُلْبِسْکَ مِنْ مُدْلَهِمَّاتِ ثِیَابِهَا وَ أَشْهَدُ أَنَّکَ مِنْ دَعَائِمِ الدِّینِ وَ أَرْکَانِ الْمُؤْمِنِینَ وَ أَشْهَدُ أَنَّکَ الْإِمَامُ الْبَرُّ التَّقِیُّ الرَّضِیُّ الزَّکِیُّ الْهَادِی الْمَهْدِیُّ وَ أَشْهَدُ أَنَّ الْأَئِمَّهَ مِنْ وُلْدِکَ کَلِمَهُ التَّقْوَی وَ أَعْلَامُ الْهُدَی وَ الْعُرْوَهُ الْوُثْقَی وَ الْحُجَّهُ عَلَی أَهْلِ الدُّنْیَا وَ أُشْهِدُ اللَّهَ وَ مَلَائِکَتَهُ وَ أَنْبِیَاءَهُ وَ رُسُلَهُ أَنِّی بِکُمْ مُؤْمِنٌ وَ بِإِیَابِکُمْ [بِآیَاتِکُمْ] مُوقِنٌ بِشَرَائِعِ دِینِی وَ خَوَاتِیمِ عَمَلِی وَ قَلْبِی لِقَلْبِکُمْ سِلْمٌ وَ أَمْرِی لِأَمْرِکُمْ مُتَّبِعٌ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ عَلَی أَرْوَاحِکُمْ وَ عَلَی أَجْسَادِکُمْ وَ عَلَی أَجْسَامِکُمْ وَ عَلَی شَاهِدِکُمْ وَ عَلَی غَائِبِکُمْ وَ عَلَی ظَاهِرِکُمْ وَ عَلَی بَاطِنِکُمْ

ص: ۴۸

پس بیانداز خود را بر قبر و ببوس آن را و بگو

بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِیَّهُ وَ جَلَّتِ الْمُصِیبَهُ بِکَ عَلَیْنَا وَ عَلَی جَمِیعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّهً أَسْرَجَتْ وَ أَلْجَمَتْ وَ تَهَیَّأَتْ لِقِتَالِکَ یَا مَوْلَایَ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَصَدْتُ حَرَمَکَ وَ أَتَیْتُ إِلَی مَشْهَدِکَ أَسْأَلُ اللَّهَ بِالشَّأْنِ الَّذِی لَکَ عِنْدَهُ وَ بِالْمَحَلِّ الَّذِی لَکَ لَدَیْهِ أَنْ یُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ یَجْعَلَنِی مَعَکُمْ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ

پس برخیز و دو رکعت نماز در بالای سر بگزار بخوان در آن دو رکعت هر سوره ای که خواهی پس چون از نماز فارغ شدی بگو

اللَّهُمَّ إِنِّی صَلَّیْتُ وَ رَکَعْتُ وَ سَجَدْتُ لَکَ وَحْدَکَ لا شَرِیکَ لَکَ لِأَنَّ الصَّلَاهَ وَ الرُّکُوعَ وَ السُّجُودَ لَا یَکُونُ إِلَّا لَکَ لِأَنَّکَ أَنْتَ اللَّهُ لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَبْلِغْهُمْ عَنِّی أَفْضَلَ السَّلَامِ وَ التَّحِیَّهِ وَ ارْدُدْ عَلَیَّ مِنْهُمُ السَّلَامَ اللَّهُمَّ وَ هَاتَانِ الرَّکْعَتَانِ هَدِیَّهٌ مِنِّی إِلَی مَوْلَایَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ عَلَیْهِ وَ تَقَبَّلْ مِنِّی وَ أْجُرْنِی عَلَی ذَلِکَ بِأَفْضَلِ أَمَلِی وَ رَجَائِی فِیکَ وَ فِی وَلِیِّکَ یَا وَلِیَّ الْمُؤْمِنِینَ

پس برخیز و برو پایین پای قبر آن حضرت و بایست نزد سر علی بن الحسین علیهما السلام و بگو

السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ نَبِیِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ الْحُسَیْنِ الشَّهِیدِ السَّلَامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الشَّهِیدُ السَّلَامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْمَظْلُومُ وَ ابْنُ الْمَظْلُومِ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّهً قَتَلَتْکَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّهً ظَلَمَتْکَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّهً سَمِعَتْ بِذَلِکَ فَرَضِیَتْ بِهِ

ص: ۴۹

پس بیفکن خود را بر قبرش و ببوس آن را و بگو

السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا وَلِیَّ اللَّهِ وَ ابْنَ وَلِیِّهِ لَقَدْ عَظُمَتِ الْمُصِیبَهُ وَ جَلَّتِ الرَّزِیَّهُ بِکَ عَلَیْنَا وَ عَلَی جَمِیعِ الْمُسْلِمِینَ فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّهً قَتَلَتْکَ وَ أَبْرَأُ إِلَی اللَّهِ وَ إِلَیْکَ مِنْهُمْ

پس بیرون بیا از دری که پایین پای علی بن الحسین علیهما السلام است و متوجه شو بسوی شهدا و بگو

السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا أَوْلِیَاءَ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءَهُ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا أَصْفِیَاءَ اللَّهِ وَ أَوِدَّاءَهُ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا أَنْصَارَ دِینِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا أَنْصَارَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا أَنْصَارَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا أَنْصَارَ فَاطِمَهَ سَیِّدَهِ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا أَنْصَارَ أَبِی مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْوَلِیِّ [الزَّکِیِ] النَّاصِحِ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا أَنْصَارَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ بِأَبِی أَنْتُمْ وَ أُمِّی طِبْتُمْ وَ طَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِی [أَنْتُمْ] فِیهَا دُفِنْتُمْ وَ فُزْتُمْ فَوْزاً عَظِیماً فَیا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَکُمْ فَأَفُوزَ مَعَکُمْ

پس برگرد به بالاسر حضرت امام حسین علیه السلام و دعا بسیار کن از برای خود و از برای اهل و اولاد و پدر و مادر و برادران خود زیرا که در آن روضه مطهره رد نمی شود دعاء دعا کننده و نه سؤال سؤال کننده مؤلف گوید این زیارت معروف به زیارت وارث است و مأخذش کتاب مصباح المتهجد شیخ طوسی است که از کتب بسیار

معتبره معروفه نزد علما است و من این زیارت را بلاواسطه از همان کتاب شریف نقل کردم آخر زیارت شهدا همین بود که ذکر شد

فَیا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَکُمْ فَأَفُوزَ مَعَکُم

کلیات مفاتیح الجنان، ص: ۴۳۱و ص: ۴۲۸و ص: ۴۳۰

شهادت

ص: ۵۰

چون آن بزرگوار عازم میدان گردید از پدر بزرگوارش اجازه جهاد طلبید حضرت به او اذن داد .چون علی اکبر علیه السلام جانب میدان روان گشت، آن پدر مهربان (نگاه مایوسانه به جوان خود کرد و) انگشت سبابه سوی آسمان بلند نمود یا محاسن شریف را روی دست گرفت، گریست و عرض کرد:«اللهم اشهد علی هولاء القوم، فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولک صلی الله علیه و آله و سلم، کنا اذا اشتقنا الی نبیک نظرنا الی وجهه»«خدایا گواه باش، جوانی که در خلقت و سیرت و گفتار، شبیه ترین مردم به پیغمبرت بود به جنگ این مردم رفت، هرگاه به دیدن پیغمبرت مشتاق می شدیم به صورت این جوان نگاه می کردیم».خدایا برکات زمین را از ایشان بازدار، و آنها را پراکنده ساز، و میان آنها جدایی افکن، و آنها را متفرق و متشتت فرما، و والیان را هرگز از ایشان راضی مگردان، که این جماعت ما را طلب کردند تا یاری کنند، ولی شمشیر بر روی ما کشیدند.پس آن حضرت بانگ بر عمرسعد زد که از ما چه می خواهی، خداوند رحم تو را قطع کند، و هیچ کار بر تو مبارک نگرداند، و بعد از من کسی را بر تو مسلط کند که در بستر سرت را ببرد، چنانکه رحم مرا قطع کردی و قرابت و خویشی مرا با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مراعات نکردی.پس به آواز بلند این آیه را تلاوت فرمود:(ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین - ذریه بعضها من بعض و الله سمیع العلیم) .«خداوند برگزید آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان - نسلی را از برخی برتر قرار داد و خداوند شنوا و داناست» .در بسیاری از کتب است که چون شاهزاده عازم جنگ شد، امام به او فرمود: با مادر و برادر و عمه هایت وداع نما. پس به خیام حرم آمد و با صدای بلند فرمود:«السلام علیک یا اخاه، و علیکن یا اهل بیتاه، هذا آخر السلام و آخر الکلام واللقاء فی الجنه».چون صدای جانفزای علی اکبر بگوش پرده نشینان حرم رسید همگی به دور او حلقه ماتم زدند، و دستها در آغوش درآوردند، و چندان ناله و گریه کردند که بیهوش شدند...امام سجاد علیه السلام فرمود: روز عاشورا به مرضی شدید گرفتار بودم، در آن حال دیدم یکی آهسته آهسته دست و پای مرا می بوسد. نگاه کردم دیدم برادرم علی اکبر است که در کمال ادب بر روی پایم افتاده و صورت خود به کف پایم می مالد، گفتم: ای برادر، چه شده است که حالت دگرگون و اشکت جاری است؟ پاسخ داد: پدرم تنها مانده، یارانش کشته شده اند، اینک قصد آن دارم که جانم را نثارش کنم.شاهزاده مادر و برادر و عمه ها را وداع نمود و به نزد پدر بزرگوار آمد، شاه مظلومان بدست خود اسلحه بر او پوشانید. و به روایتی عمامه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بر سرش بست... و او را به سوی میدان فرستاد .در کتاب «روضه الاحباب» نقل شده که امام حسین علیه السلام بدست خود سلاح جنگ به قامت علی اکبر پوشانید، و کلاه خودی فولادی بر سر او گذاشت، و کمربند چرمی که از علی مرتضی علیه السلام به یادگار داشت بر کمر وی بست (و شمشیر مصری بر میان او حمایل کرد) و اسب عقاب را به او داد تا سوار شود، و او را بدین گونه روانه میدان کرد .حمید گوید: دیدم آن حضرت از شدت غم گاهی می نشست و گاهی بر می خاست و سر خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا شاهد باش که علی را فدای امت جدم کردم.خدا بسوز دلم واقفی که جانم رفت ز جان عزیزترم اکبر جوانم رفت .پس آن شاهزاده به میدان رفت، جمیع لشکر حیران جمال نورانی او شدند. چون به میدان رسید بر آن سپاه تاخت و قوت بازویش - که نشانه ای از شجاعت حیدری بود - بروز داد و رجز می خواند:انا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت الله اولی بالنبی من علی فرزند حسین بن علی هستم، سوگند بخدا ما از هر کس به پیغمبر اولاتریم...پس حمله می کرد و آن نامردان شقی را می کشت، و بهر جانب رو می کرد گروهی را به خاک هلاکت می افکند، آنقدر از ایشان کشت تا آنکه صدای ضجه و شیون از آنها بلند شد. به سند معتبر روایت شده که با آن عطش که داشت ۱۲۰ نفر را کشت.در این هنگام حرارت آفتاب و غلبه تشنگی و کثرت زخمها و سنگینی اسلحه او را بسختی انداخت، لذا به سوی پدر شتافت و عرض کرد:«یا ابه، العطش قد قتلنی و ثقل الحدید اجهدنی، فهل الی شربه من الماء سبیل؟ اتقوی بها علی الاعداء»«ای پدر، تشنگی مرا کشت، و سنگینی اسلحه مرا بزحمت انداخته و توانم را برده است. آیا راهی به سوی قطره ی آبی هست تا بر دفاع دشمن قوت یابم» .حضرت گریست و فرمود:«یا بنی یعز علی محمد و علی علی بن ابی طالب و علی ان تدعوهم فلا یجیبوک، و تستغیث بهم فلا

یغیثوک»«ای پسرم، بسی دشوار است بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی مرتضی علیه السلام و بر من، که آنها را بخوانی، تو را اجابت نکنند، و به آنها استغاثه کنی به فریاد نرسند».(به روایت سید بن طاووس رحمه الله فرمود: پسر جانم، اندکی جنگ کن، بزودی جد خویش را ملاقات کنی، و او کاسه ای لبریز از آب به تو خواهد داد که بعد از آن دیگر تشنه نشوی.) و به او فرمود: ای فرزند: زبانت را بیرون بیاور. پس زبان او را در دهان گرفت و مکید، و انگشتر خود را به دهانش نهاد و فرمود: به میدان باز گرد که امیدوارم پیش از شام جدت جامی لبریز از آب به تو بنوشاند، که بعد از آن هرگز تشنه نشوی.آن جوان به میدان بازگشت و کارزار عظیمی نمود، و هشتاد نفر دیگر را کشت که تعداد کشتگان به دویست تن رسید.مردم کوفه از کشتن وی پرهیز می کردند، تا اینکه چشم مره بن منقذ عبدی ملعون به او افتاد و گفت: گناه عرب به گردن من باشد اگر باز اینگونه بر لشکر حمله کند (چون ۱۲ حمله نموده بود) و داغش را به دل پدرش نگذارم.در این میان که به مردم حمله می کرد، آن ملعون سر راه بر او گرفت و نیزه به او زد و او را به خاک انداخت و لشکر دورش را گرفتند و با شمشیر او را پاره پاره کردند.به روایت «بحارالانوار»: مره بن منقذ بر فرق آن جوان ضربتی زد که تاب و توان از او برفت، لشکر با شمشیر بر او می زد و او دست بگردن اسب خود کرد، و اسب (که گویا تیر به چشمش خورده، و یا خون آن حضرت چشمانش را فراگرفته بود) او را میان لشکر دشمن برد،«فقطعوه بسیوفهم اربا اربا»«لشکر با شمشیر خود او را پاره پاره کردند».چون جان به گلویش رسید فریاد زد:«یا ابتاه، هذا جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، قد سقانی بکاسه الاوفی شربه لا اظما بعدها ابدا، و هو یقول: العجل العجل، فان لک کاسا مذخوره حتی تشر بها الساعه»«پدر جان، این جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که جامی پر به من نوشانید که دیگر تشنه نشوم، و می گوید: بشتاب بشتاب که جامی هم برای تو آماده کرده ام، تا در این ساعت بنوشی».به روایت مرحوم سید بن طاووس: صدا زد؛«یا ابتاه، علیک السلام، هذا جدی (رسول الله) یقریک السلام و یقول لک: عجل القدوم علینا»«پدر جان، خداحافظ، این جدم رسول خداست که به تو سلام می رساند و می گوید: هر چه زودتر نزد ما بیا».پس فریادی برآورد و مرغ روحش از قفس تن پرواز نمود.امام حسین علیه السلام آمد بر بالینش نشست.«و وضع خده علی خده، و قال: قتل الله قوما قتلوک، ما اجراهم علی الله و علی انتهاک حرمه الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، علی الدنیا بعدک العفی»«آن حضرت صورت خود را بر صورت علی گذاشت و فرمود: خدا بکشد آن گروهی که تو را کشتند، چه جراتی نسبت به خداوند و بر شکستن حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دارند. بعد از تو خاک بر سر دنیا باد».در «روضه الصفا» آمده که امام حسین علیه السلام بر بالین جوانش با صدای بلند گریست و تا آن زمان کسی (از دشمن) صدای گریه او را نشنیده بود. .ابی مخنف می نویسد: سپس بر قوم مارقین حمله کرد و ۱۸۰ نفر را کشت. از طرفی ملعونی کمین کرد و عمودی آهنین بر سرش زد که با سر به زمین آمد. حضرت نشست و صدا زد: پدر جان خداحافظ، این جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمومنین علیه السلام، و این جده ام فاطمه زهرا علیهاالسلام و خدیجه کبری هستند که می گویند: العجل، آنها مشتاق دیدار تو هستند. .مرحوم واعظ قزوینی از «مقتل» شیخ حر عاملی نقل می کند که حضرت هنوز چند قدم به کشته ی علی اکبر مانده بود، که خود را از مرکب به زیر انداخت، زانو بزانو خود را به جوانش رسانید. اول نگاهی به آن بدن قطعه قطعه کرد، دید سنگدلان جای سالمی در بدن آن جوان نگذاشته اند، و از ضربت تیر و شمشیر و نیزه و خنجر جسم جوانش را مشبک کرده اند. بعد،«صاح الامام سبع مرات»«امام هفت مرتبه فریاد کشید»آه وا ولداه، آه وا علیا، وا ثمره فواداه، ولدی قتلوک.یا کوکبا ما کان اقصر عمره و کذا تکون کواکب الاسحارای ستاره ی من، چه زود عمرت بپایان رسید، ستارگان سحری اینگونه هستند.علی با پدر حرف بزن...«فجعل یمسح الدم علی ثنایاه الشریفه»«آقا با دست مبارک، خون از دندانهای عزیزش پاک می کرد»، و شروع کرد دندانهای علی را بوسیدن...«فاذا نطقت فانت منطقی، و اذا سکتت فانت فی مضماری، ولدی ولدی ولدی ولدی، فوضع خده علی خده، و قال: اما انت فقد استرحت من هم الدنیا و غمها، و صرت الی روح و راحه، و بقی ابوک فریدا وحیدا، و ما اسرع لحوقی بک»«چون سخن بگویم تو ورد زبان منی، و چون سکوت کنم تو نقش دل منی،

فرزنـدم، فرزنـدم، فرزنـدم، فرزنـدم، پس صورت بر صورت او گذاشت و فرمود: تو از هم و غم دنیا راحت شدی و به سوی رحمت خـدا و بهشت رفتی، ولی پـدرت یکه و تنهـا مانـد، و چه زود است ملحق شـدن من به تو» .امـام صـادق علیه السـلام در زیـارت آن حضـرت می فرماینـد:«بابی انت و امی من مذبوح و مقتول من غیر جرم، بابی انت و امی دمک المرتقی به الی حبیب الله، بابی انت و امی من مقدم بین یدی ابیک، یحتسبک و یبکی علیک، محترقا علیک قلبه، یرفع دمک بکفه الی اعنان السماء، لا یرجع منه قطره، و لا تسکن علیک من ابیک زفره»«پـدر و مادرم قربان تو سر بریده و کشته ی بی گناه، پدر و مادرم فدای تو که خونت تا نزد حبیب خدا بالا رفت. پدر و مادرم قربانت که در برابر پدر به میدان شتافتی و او و تو را در راه خدا داد و بر تو می گریست و دلش برای تو آتش گرفت، و خونت را بـا دست خود تـا دل آسـمان می پاشـید که قطره ای از آن بر نمی گشت، و ناله اش برای تو خاموش نمی شد...» .روایت شده که چون علی بن الحسین علیه السـلام در کربلا کشته شد، امام حسین علیه السلام با جبه ی خز و عمامه ای که دو گوشه از آن آویزان بود، بالین او رفت و فرمود:«اما انت یا بنی، فقد استرحت من کرب الدنیا و غمها، و ما اسرع اللحوق بک»«ای پسـرم تـو از گرفتـاری و غم دنیـا راحت شـدی و من هم شـتابان به تـو می پیونـدم» .چون علی اکـبر شـهید کربلاـ نور چشم انبیـاء و اولیاءدیـدگان سـلطان اقلیم وجود خـالق جان، مالک غیب و شـهودمانده همچون ذات خود فرد و وحیـد جمله اصـحابش ز تیغ کین شهیدشسـته دل یکجا ز نقش ما سوی دل ندارد با کسی غیر خدامرحوم سپهر می نویسد: پس امام حسین علیه السلام اسب براند و به شتاب صفوف لشکر را شکافت و مردم را پراکنده کرد و صیحه می زد و همی «علی» می گفت. چون به بالین او رسید از اسب پیاده شد، و فرزند را بر سینه ی خود چسبانید و چهره ی مبارک بر چهره ی او نهاد.علی اکبر چشم گشود و عرض کرد: ای پدر بزرگوار، می بینم که درهـای آسـمان بـاز شـده و حـوران بهشـتی نـازل می شونـد، و جامهـای سـرشار از شـربت بر کف دارنـد و مرا به سوی خویشـتن می خواننـد. اینـک بـدان سـرای سـفر می کنم و می خواهم که این زنـان بی یار و یاور در سوگ من چهره نخراشـند. این بگفت و درگـذشت .می توان گفت: آن حضـرت بر بالین جوانش نشـست مانند نشسـتن جوان مرده ها، از داغ او خاک نشـین شده، دل از مرگ جوان آتش گرفته، از چشـمهایش اشک روان است. سـینه اش پر غم، اعضاء از کار افتاده، جوارح سـست شده، لرزه به اسـتخوانها افتاده، دل از دنیا برکنده، روز روشن در نظرش تار شده، از جان سـیر و از زندگی دلگیر گشـته، گاهی صدا میزند جواب نمی شـنود، گاهی می پرسـد حرف نمی زنـد. گاهی به قاتلانش نفرین می کنـد.گاهی خون از لب و دندانش پاک می کند، گاهی صورت به زخمهـای بـدنش می مالـد، گاهی می فرمایـد: بابا راحت شـدی. و یا می فرمایـد: پـدر پیرت را تنها گـذارده ای. و یا می گویـد: من هم شـتابان به تو می رسم.جوانـان بنی هـاشم بالاـی سـرش حلقه ی مـاتم زده، گریبانها دریـده انـد، و سـینه ها خراشـیده انـد.حمید بن مسـلم گوید: زنی را دیدم مانند آفتاب تابان، بی تابانه از خیمه بیرون دوید و فریاد وا ویلاه، وا ثبوراه می کشـید و می گفت: ای نـور دیـده ی اخیـار، و ای میـوه ی دل و نور چشـمان من، پس جسـد مطهر آن شـاهزاده را در بر کشید.پرسـیدم: این زن کیست؟ گفتنـد: زینب دختر علی علیه السـلام است.پس آن حضـرت دست خواهر بگرفت و او را به سوی خیمه برگردانید.آنگاه رو به جوانـان کرد و فرمود:«احملوا اخـاکم»«برادر خود را برداریـد».او را از قتلگـاه برداشـتند و آوردنـد و جلو خیمه ای که برابر آن می جنگیدند گذاشـتند .شـیخ مفید رحمه الله نقل کرده که زینب خواهر حسین علیه السلام از خیمه بیرون دویده، فریاد می زد: «یا اخیاه و ابن اخیاه»«ای برادرم و ای فرزند برادرم»و شـتابانه آمد تا خود را روی نعش علی اکبر انداخت.امام حسـین علیه السلام سر خواهر را بلنـد کرده و او را به خیمه باز گردانیـد، و به جوانان خود فرود: برادر خود را برداریـد. جوانان آمده او را برداشـتند، و جلو خیمه ای که در برابر آن می جنگیدنـد، بر زمین نهادنـد. .عماره بن واقـد گوید: در آنحال زنی را دیدم از خمیه ی حسـین علیه السـلام بیرون آمـد و نـدا می کرد:«وا ولـداه، وا مهجه قلباه، یا لیتنی کنت قبل هـذا الیوم عمیاء، او کنت و سدت تحت اطباق الثری»«ای عزیز مادر، کـاش پیش از این کور شـده بودم، یـا مرده بودم و این حالت را نمی دیـدم»،چون به نزد آن نعش رسـید خود را روی آن انـداخت، سیدالشـهداء علیه السـلام تشریف آورد و عبایی بر سرش انداخت و دست او را گرفته سوی خیمه برگردانید. .در بعضـی کتب معتبره

از شیخ مفید رحمه الله، و او به اسناد خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که چون علی بن الحسین علیه السلام شهید شد، امام گریان و نالان وارد خیمه شد و از خود مایوس بود. سکینه آمد و عرض کرد:«ما لی اراک تنعی نفسک و تدیر طرفک، این اخی علی»«شما را چه شده است! می بینم که نزدیک است روحت پرواز کند و جان باخته ای، و چشم به این سو و آن سو می گردانی، برادرم علی کجاست؟».امام فرمودند: این گروه لیام او را کشتند. سکینه از شنیدن این خبر فریاد؛ وا اخاه وا مهجه قلباه، برآورد، و خواست از خیمه بیرون رود. آن حضرت منع نموده فرمود: ای سکینه، اتقی الله و استعملی الصبر»«از خدا بپرهیز و صبر پیشه کن».گفت: «یا ابتاه، کیف تصبر من قتل اخوها، و شرد ابوها»«پدر جان، چگونه صبر کند کسی که برادرش کشته، و پدرش را آواره شده است»حضرت فرمودند: انا لله و انا الیه راجعون .شیخ صدوق رحمه الله از حاجب ابن زیاد نقل کرده که چون سر حسین علیه السلام را برای ابن زیاد آوردند، دستور داد آن را در طشت طلا برابرش نهادند و با چوب دستی به دندانهایش می زد و می گفت:«لقد اسرع الشیب الیک یا ابا عبدالله...»«یا اباعبدالله چه زود پیر شدی!» .و گفته اند: زینب کبری علیهاالسلام در جواب فرمود: ای پسر زیاد، برادرم پیر نبود، ولی داغ علی اکبر او را پیر نمود ۷۶۲ .«قال ابن ابی لیلی للصادق علیه السلام: ای شی ء احلی مما خلق الله عزوجل؟ فقال علیه السلام: الولد الشاب. فقال: ای شی ء امر مما خلق الله؟ فقال: فقده. فقال: اشهد انکم حجج الله علی خلقه»«ابن ابی لیلاـ به امام صادق علیه السلام عرض کرد: در میان مخلوقات خداوند عزوجل چه چیز از همه چیز شیرین تر است؟ فرمودند: فرزند جوان. عرض کرد: از بین مخلوقات خدا چه چیز تلخ تر است؟ حضرت فرمودند: از دست دادن آن جوان. پس گفت: گواهی می دهم که شما حجت های خدا بر مردم هستید» .مرحوم شیخ محمد مهدی مازندرانی مطالب نفیسه ای در رابطه با شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام ذکر کرده که بطور اختصار نقل می شود

ص: ۵۱

۱- حضرت امام حسین علیه السلام هنگام رفتن حضرت علی اکبر علیه السلام به میدان خطاب به عمرسعد فرمودند:«قطع الله رحمک... کما قطع رحمی»«خدا رحم ترا قطع کند چنانکه تو از ما قطع رحم کردی»،زیرا عمرسعد پسر خاله ی لیلی مادر علی اکبر بود و با آن جناب خویشی داشت

۲- در مقاتل آمده: «احتمله الفرس الی معسکر الاعداء» کلمه «احتمل» چون از باب افتعال است اشاره به آنست که حضرت علی اکبر علیه السلام به خاطر کثرت جراحات وارده از اثر شمشیر، متمکن نبود که بر پشت اسب قرار گیرد، و اسب آن بزرگوار بزحمت او را حمل می کرد، و چون خون فرق مبارک بر صورت اسب جاری و چشمانش را خون فراگرفته بود، آن بزرگوار را میان لشکر دشمن برد و آن لیام با شمشیرهای خود او را پاره پاره کردند، اسب دیگر طاقت نیاورد و آن حضرت به زمین سقوط کرد.۳- از این عبارت زیارت آن مظلوم «یرفع دمک بکفه الی عنان السماء»،چنین فهمیده می شود که امام حسین علیه السلام خون آن بزرگوار را بطرف آسمان پاشید.۴- هنگامیکه عمرسعد لشکر را به جنگ با حضرت علی اکبر علیه السلام امر کرد، عده ای از اهل کوفه آن ملعون را سرزنش کردند و گفتند: ما را امر می کنی بجنگ کسی برویم که شبیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد، و عده ای از آنها به خاطر بزرگی مصیبت سیدالشهداء علیه السلام به حال آن حضرت گریه کردند

۵- بعضی می نویسند: حضرت زینب علیهاالسلام پیش از برادر به بالین حضرت علی اکبر علیه السلام آمده، چون می دانست اگر امام حسین علیه السلام حضرت علی اکبر را اینگونه ببیند، روح از بدنش مفارقت می کند، و داغ علی اکبر وی را می کشد، لذا حضرت زینب علیهاالسلام خواست برادر را بخود مشغول کند تا زنده بماند.۶- چون سکینه دید پدر بزرگوارش نزدیک است جان دهد فرمود: «این اخی علی» مقصودش این بود کجاست برادرم که شبیه به پیامبر است و هرگاه پدرم به او نظر می کرد هم و غم او زایل می شد، حال کجاست تا به او نظر نماید. حضرت در جواب فرمودند: مردان پست او را کشتند

ص: ۵۲

۷- مرحوم شیخ جعفر شوشتری گوید: حضرت حسین علیه السلام در مصیبت حضرت علی اکبر علیه السلام سه مرتبه نزدیک بود جان دهد: اول: چون حضرت علی اکبر علیه السلام مقابل پدر آمد و اجازه خواست، آن حضرت به او اذن داد و لباس رزم بر او پوشانید و او را مسلح نمود و بر عقاب سوار کرد، زنان از خیمه ها بیرون آمدند و گرد او جمع شدند، عمه ها و خواهرهای او عنان اسبش را گرفتند و مانع از رفتن او شدند.امام حسین علیه السلام حالش دگرگون شد بطوریکه نزدیک بود جان دهد، فریاد برآورد او را رها کنید.«فانه ممسوس فی الله و مقتول فی سبیل الله»«که او غرق در خداست و کشته ی راه خدا می باشد»،پس دست او را گرفت و از میان زنان بیرون برد و به او نگاه مایوسانه نمود...دوم: هنگامیکه حضرت علی اکبر علیه السلام از میدان برگشت در حالی که زخمهای فراوان برداشته، و خون از حلقه های زره اش جاری بود، حرارت و عطش او را فراگرفته بود، ایستاد و فرمود:«یا ابه، العطش قد قتلنی...»آن حضرت جوانش را به سینه چسبانید و گریه می کرد و نزدیک بود از شدت هم و غم جان دهد که نمی تواند او را سیراب کند.سوم: چون حضرت علی اکبر علیه السلام به زمین آمد و فریاد برآورد: پدر جان خداحافظ، حضرت سکینه گوید: چون پدرم صدایش را شنید نزدیک بود بمیرد. چشمانش همانند شخص محتضر گشته بود، به اطراف خیمه نگاه می کرد و نزدیک بود روح از جسد مبارکش بیرون آید، در وسط خیمه فریاد برآورد: فرزندم، خدا بکشد کسانی که تو را کشتند.چون حضرت زینب صدای برادر را شنید، فریاد زد:یا حبیب قلباه، وا ثمره فواداه،کاش پیش از این روز کور شده بودم. زنان دسته جمعی فریاد کردند: حضرت حسین علیه السلام به آنها فرمود: ساکت شوید چون گریه ها در پیش دارید

ص: ۵۳

۸- در کتاب «ناسخ التواریخ» آمده که حضرت حسین علیه السلام اسب تاخت و صفوف لشکر را شکافت و مردم را پراکنده می کرد و مرتب فریاد می زد: «ولدی علی». (که دنباله ی آن قبلا گذشت)

۹-مرحوم شیخ حسین بحرانی در «الفوادح الحسینیه» چنین آورده: چون حضرت علی اکبر علیه السلام طلب مبارز نمود، احدی جریت نمی کرد با او بجنگد.ابن سعد ملعون طارق بن کثیر را خواند و به او گفت: از ابن زیاد جایزه درخواست کن و بجنگ این جوان برو و سرش را برای من بیاور.آن ملعون گفت: تو از ابن زیاد ملک ری می گیری، من به سوی او می روم، بشرط آنکه از او برایم امارت موصل بگیری. عمرسعد قبول کرد و انگشتر خود را گرو نزد او گذاشت.طارق بجنگ آن بزرگوار بیرون رفت، و با هم مقاتله کردند، تا اینکه آن حضرت ضربه محکمی به او زد و او را کشت.پس برادرش بجنگ آن حضرت آمد که حضرت علی اکبر شمشیر به چشمانش زد و او را نیز کشت. دیگر کسی جرات نمی کرد به مبارزه ی با او بیرون آید، تا اینکه عمرسعد فریاد برآورد: آیا کسی نیست بجنگ با او رود؟بکر بن غانم بسویش شتافت. چون آن ملعون عازم جنگ شد، رنگ صورت امام حسین علیه السلام دگرگون شد. مادرش لیلی عرض کرد: ای سید من، مگر جوانم کشته شد؟ فرمود: نه، و لکن مردی بجنگ او آمد که بر او می ترسم، برو برای فرزند خود دعا کن، که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم: دعای مادر در حق فرزند مستجاب است.لیلا در خیمه سر خود را برهنه کرد و برای جوانش دعا کرد، و بکر را لعنت نمود.حضرت علی اکبر علیه السلام نگاه کرد دید زره زیر بغل بکر سوراخ است، شمشیر خود را چنان در آنجا زد که او را دو نصف کرد و به درک واصل نمود.در خبر دیگری آمده که لیلی چنین دعا کرد:«یا راد یوسف علی یعقوب من بعد الفراق، و جاعله فی الدهر مسرورا، و یا راد اسماعیل الی هاجر، الهی بعطش ابی عبدالله، الهی بغربه ابی عبدالله، امنن علی برد ابنی»«ای کسی که یوسف را بعد از فراق یعقوب به او بازگرداندی، و او را در زندگی مسرور نمودی، و ای کسی که اسماعیل را به هاجر رساندی، پروردگارا به تشنگی ابا عبدالله و به غربت او سوگند که؛ بازگشت فرزندم را بر من منت گذار

ص: ۵۴

۱۰- مرحوم حجه الاسلام ملامحمد اشرفی نقل نموده که چون حضرت علی اکبر علیه السلام کشته شد لیلی پا برهنه از خیمه خارج شد و فریاد می زد: «وا ولداه»این خبر تایید می شود به آنچه در بعضی کتب معتبره که حضرت علی اکبر علیه السلام جنگ نمود تا کشته شد و مادرش لیلی درب خیمه ایستاده به او نظر می کرد.

۱۱- در بعضی کتب از شخصی حکایت شده که می گفت: سوار بر شتر و در کوچه های مدینه می گشتم، تا اینکه بخانه های بنی هاشم رسیدم، از خانه ای گریه و فریاد جانسوزی شنیدم. دانستم که زنی گریه و ناله می کند همانند زنی که فرزندش را از دست داده باشد. ناله و فریاد چنان بود که حتی شترم از شنیدن آن ناله ها طاقتش را از دست داد.پیاده شدم و ایستادم و منتظر بودم کسی از خانه بیرون آید تا سوال کنم، کنیزی از خانه بیرون آمد، پرسیدم: این خانه کیست؟ گفت: صاحبخانه حضرت حسین علیه السلام است که شهید شده.گفتم: این زن گریه کننده کیست؟ گفت: لیلی مادر علی اکبر می باشد که دایما شب و روز برای پسرش گریه می کند. .

سحاب رحمت صفحه ۴۷۹ – ۴۶۲

اشعار

مدح

خدا را جلوه ی دیگر مبارک

یم توحید را گوهر مبارک

سپهر نور را اختر مبارک

علی بر آل پیغمبر مبارک

کند دل دم به دم یاد محمّد (ص)

که شد تکرار میلاد محمّد (ص)

خرد را رهبری آگاه دادند

جوانان را چراغ راه دادند

سپهر معرفت را ماه دادند

ولایت را ولی الله دادند

ولی الله ولی در بر گرفته

محمّد (ص) یا علی در بر گرفته

سپهر عصمت و تقوی قمر زاد

ص: ۵۵

عروس حضرت زهرا پسر زاد

به خَلق و خُلق و خو پیغامبر زاد

که خیر الخلق را خیر البشر زاد

شگفتا باز احمد آفریدند

محمّد (ص) را محمّد (ص) آفریدند

سراپا نخله ی طور است این طفل

همه نورٌ علی نور است این طفل

تمام شور عاشور است این طفل

بگو قرآن منشور است این طفل

کلام یوسف زهرا گواهی است

که او ممسوس در ذات الهی است

تماشایش ززهرا می برد دل

تجلّایش زبابا می برد دل

نه او تنها زلیلا می برد دل

زاهل البیت یکجا می برد دل

حسین بن علی را نور عین است

علی آری علیّ بن الحسین است

دعای نور در مرآت رویش

نوای وحی در خون گلویش

حدیث عشق بابا گفتگویش

نوای وحی در خون گلویش

حدیث عشقِ بابا گفتگویش

نگاه حضرت عبّاس سویش

امامت از جمالش در تجلّاست

نگاهش گه به زینب گه به لیلاست

دو چشمشم چشم حقّ بین پیمبر

دو ابرو ذوالفقار شیر داور

دو بازو بازوی عبّاس و حیدر

دو لعل لب نه، دو یاقوت احمر

از او بیت ولایت گشته گلشن

حسین بن علی چشم تو روشن

سیادت بنده ی او بنده ی او

شهادت زنده ی او زنده ی او

شرف، ایمان، ادب، پاینده ی او

پیام کربلا در خنده یاو

چه گویم هر چه گویم بهتر است این

تعالی الله علیّ اکبر است این

دلش دریای ایمان حسین است

درون پیکرش جان حسین است

جمالش عید قربان حسین است

ببوسیدش که قرآن حسین است

به خاکش دل به پایش جان فشانید

به چشم و ابرویش قرآن بخوانید

سلام الله بر ماه جمالش

ص: ۵۶

صفات الله در خلق و خصالش

جلال الله زهی قدر و جلالش

ولی الله بینای کمالش

رخش نادیده شمع محفل ماست

زیارتنامه اش لوح دل ماست

سلام از مات ای روح معانی

علی اکبر رسول اللهِ ثانی

نبوّت را کتاب آسمانی

ولایت را فروغ جاودانی

علی، زهرا، پیمبر، بر تو نازد

پدر تا صبح محشر بر تو نازد

تو حقّ را از ازل در خویش دیدی

تو در قلب پدر شور آفریدی

تو دل از هر چه جز جانان بریدی

تو بانگ ارجعی را می شنیدی

به پاس حقّ مقاوم ایستادی

به «میثم» نه به عالم درس دادی

۲- امشب شب تلاوت یاسین است

شهر مدینه غرق در آذین است

در حیرتم که یازده شعبان

یا هفده ربیعِ نخستین است

میلاد دل فروز علی اکبر

فرزند نور و کوثر و یاسین است

آیینه ی جمال رسول الله

نامش علی است یا که علی این است

لیلا فروغ سرمدی آوردی

باغ گل محمّدی آوردی

این نخل نور یا ثمر لیلاست

این آفتاب یا قمر لیلاست

این بحر فضل و معرفت و ایمان

دُرِّ حسین یا گُهر لیلاست

این شمع جمع محفل ثارالله

فرزند، یا پیامبر لیلاست

این نور دیده ی ابی عبدالله

این نازنین پسر، پسر لیلاست

سیمای او تبارک او باشد

نام علی مبارک او باشد

شرم و حیا، حیای رسول الله

رو، کلِّ رونمای رسول الله

پیداست در صحیفه ی رخسارش

والشّمسِ و الضّحای رسول الله

در لعل لب تکلّم پیغمبر

در صوت او صدای رسول الله

ترسم که اشتباه کند جبریل

وحی آردش به جای رسول الله

تشبیه کرده اند به قرآنش

ص: ۵۷

صدها امین وحی به قربانش

والّیل، سایه ای زسر مویش

والشّمس، جلوه ای زمه رویش

سرو حسین قامت رعنایش

چشم حسن به عارض دلجویش

با آب زندگیت چه کار ای خضر

لب تشنه جان فشان به لب جویش

نبود عجب هزار مسیحا را

درمان کند به خاک سر کویشچ

آیینه ی جمال محمّد (ص) اوست

اوّل علی زآل محمّد (ص) اوست

کو مرغ شب که قرص قمر بیند

خورشید را به وقت سحر بیند

موسی کجاست تا به حجاز آید

در طور اهل بیت شجر بیند

عیسی به حسن او نگرد انجیل

داود هم زبور دگر بیند

زهرا کجاست تا که در این عالم

بار دگر جمال پدر بیند

حیدر ستوده حُسن نکویش را

بوسد هماره مصحف رویش را

ایثار از شهادت او زنده

تیغ از شجاعتش شده شرمنده

هر شام گشته دور سرش تا صبح

تا بنده اش شده مَهِ تابنده

دل می برد زماه بنی هاشم

چون بر رخ حسین زند خنده

بعد از ائمّه نام ولی الله

تنها به شخص اوست برازنده

بگشوده تا جمال دل آرا را

مبهوت کرده عمّه و لیلا را

در مشی و در مرام، حسین است این

در منطق و کلام حسین است این

پا تا به سر جمال رسول الله

سر تا به پا تمام حسین است این

در عرصه ی نبرد بود حیدر

در صحنه ی قیام حسین است این

گر چه امام نیست ولی گویم

سرمایه ی امام حسین است این

قبرش بهشت اهل نظر باشد

پایین پا نه، قلب پدر باشد

این کیسن ماهِ ماهِ بنی هاشم

چشم و چراغ شاهِ بنی هاشم

ص: ۵۸

جان داده خنده اش به بنی الزّهرا

دل برده از سپاه بنی هاشم

خُویش بهشت خُلق رسول الله

رویش چراغ راه بنی هاشم

جمع است در تمام وجود او

قدر و جلال و جاه بنی هاشم

آیینه ی خدای جلیل است این

اوّل شهید نسلِ خلیل است این

ای یاس سرخ باغ شهادت ها

ای مهر تو تمام عبادت ها

سرو قدت تجلّی قد قامت

باغ رخت بهشت سعادت ها

مردان راست قامتِ عاشورا

دارند بر تو عرض ارادت ها

در بین اهل بیت، وجود تو

مجموعه ی تمام سیادت ها

منشور سرخ خون و پیامی تو

چشم و چراغ پنج امامی تو

خلاّق دادگر به تو می نازد

قرآن، پیامبر، به تو می نازد

حیدر که در حرم همه بت ها را

بشکست بی تبر، به تو می نازد

زهرا که افتخار محمّد (ص) بود

ای نازنین پسر به تو می نازد

تو جان سیّد الشّهداغ بودی

بالله قسم پدر به تو می نازد

آزاده ای و خَلق گرفتارت

نازم به اسقامت و ایثارت

صحرا به بر گرفته چنان جانت

دریاست تشنه ی لب عطشانت

تو مصحف ورق ورق زهرا

پامال کرده اند چو قرآنت

پیغمبر از ریاض جنان آمد

در بر گرفت با لب خندانت

قربانی حسین و شهید حق

ای جان هر شهید به قربانت

مرآت سیّد الشّهدایی تو

مثل حسین خون خدایی تو

ما خار ره، تو لاله ی صحرایی

ما انجمن، تو انجمن آرایی

من کیستم مریضِ مریضِ تو

تو کیستی مسیحِ مسیحایی

ماه به خون نشسته ی پیغمبر

قرآن آیه آیه ی زهرایی

زیبایی جمال که مدحی نیست

تو در کمال از همه اولایی

ص: ۵۹

«میثم» بود مدیحه سرای تو

عمری قصیده گفته برای تو

۳- جهان هست آفرین را صفای دیگر مبارک

به بیت شمس ولایت نزول اختر مبارک

طلوع حُسن محمّد(ص) که شد مکرّر مبارک

جمال احمد مبارک جلال داور مبارک

نشاط زهرا مبارک سرور حیدر مبارک

ولادت نجل احمد علیّ اکبر مبارک

به بزم آل محمّد بیا که احمد به بینی

بیا که احمد ببینی فروغ سرمد به بینی

فروغ سرمد ببینی جمال بی حد به بینی

جمال بی حد ببینی رسول امجد به بینی

رسول امجد ببینی علی محمّد به بینی

علی، محمّد، شما را طلوع دیگر مبارک

به چشم چشم الهی دمی که صورت گشاید

به هر نگاهش زبابا هزار دل می رباید

سزد که شخص محمّد (ص) ثنای او را سراید

سلام بر آن جمالی که دشمن او را ستاید

به وقت دیدار او دل به یاد پیغمبر آید

چنین شکوه و جلال و جمال و منظر مبارک

حسین و عبّاس و زینب گرفته بر روی دستش

زنند گل بوسه بر رخ به یاد عهد الستش

سر بشر خاک راهش دل ملک پای بستش

دل از پدر می رباید دو چشم یکتا پرستش

فدای یک تار گیسو وجود، با کلّ هستش

ملاحت طلعت او به صنع داور مبارک

حسین و لیلا و زینب شکفته از خنده ی او

چراغ آل محمّد (ص) جمال رخشنده ی او

کمال ایمان، شهامت، وفا ادب، زنده ی او

جلال، عزّت، کرامت، شرف، کمین بنده ی او

هماره نام نکوی علی برازنده ی او

به خاندان ولایت علیّ دیگر مبارک

تمام خلقش محمّد (ص) تمام خویش محمّد (ص)

بهار حسنش محمّد (ص) بهشت رویش محمّد (ص)

ص: ۶۰

شعاع چشمش محمّد (ص) شکنج مویش محمّد (ص)

چه عطر و بویش محمّد (ص) چه گفتگویش محمّد (ص)

به دیده ی جدّ و مام و اب و عمویش محمّد (ص)

بر او شکوه محمّد (ص) زپای تا سر مبارک

حقیقت مصطفی و جلالت چار امامش

سلام داور به جدّ و به جدّه و باب و مامش

جلال زهرا جلالش مقام عصمت مقامش

علی است آری، از آن رو، علی نهادند نامش

زحیّ داور درودش زکلّ خلقت سلامش

ولادت این پسر را بگو به مادر مبارک

به کلّ مخلوق، مولا به ملک معبود، والی

وجود او کربلایی زدوره ی خردسالی

زشوق و شور شهادت هماره حالی به حالی

شبیه جدّش محمّد (ص) نظیر مولی الموالی

به پیش سر و قد او قد شهادت هلالی

هزار زخمش به پیکر زتیر و خنجر مبارک

به دل تجلّای داور به چهره تصویر حیدر

به سینه اخلاص زهرا به دست شمشیر حیدر

دعا مناجات بابا، صداش تکبیر حیدر

جبین و خال و خط و رخ تمام تفسیر حیدر

به بزم ها عبد صالح به رزم ها شیر حیدر

امام سجّادِ ما را چنین برادر مبارک

فتاده آتش به دریا زهرم داغ لب او

به سینه ها تا قیامت شرار تاب و تب او

گرفته روح عبادت شب از نماز شب او

ملک دل از دست داده به نغمه ی یارب او

چراغ جان جوانان تجلّی مکتب او

به نسل پاک جوان این خجسته رهبر مبارک

عروج ایثار و ایمان علیک منّی سلامش

به ذات معبود، ممسوس، زهی جلال و مقامش

پیام احمد رسانده به موج خون بر امامش

تمام کرب و بلاهات کتاب خون و قیامش

ص: ۶۱

به نخل «میثم» دهد بر، فضیلت ناتمامش

به طبع او این عنایت به نخلش این بر مبارک

۴- سلامٌ علی لیلا که پیغمبر آورده

گلی از گلستان جنان بهتر آورده

حسین و حسن زاده و یا حیدر آورده

و یا چارده معصوم به یک منظر آورده

ز گلزار سر سبز ولایت بر آورده

که بر یوسف زهرا علی اکبر آورده

سلامٌ علی لیلا که امشب قمر زاده

ز خورشید تابنده فروزنده تر زاده

بتول دگر امشب حسین دگر زاده

خداوند زیبایی به شکل بشر زاده

فرشته ملک یا حور چه زیبا پسر زاده

فروغ دو صد خورشید به یک اختر آورده

سلام خدا بادا به لیلا و فرزندش

چه فرزند دلبندی که نبود همانندش

دهد جان به ثارالله ز گل های لبخندش

جمال رسول الله جلال خداوندش

خرد آستان بوسش شرف آبرومندش

ادب در پی تعظیم به خاکش سر آورده

الا ماه کنعانی بیا ماه زهرا بین

تمام ملاحت را به یک روی زیبا بین

به مصر محمّد (ص) آی، رخ حق تعالی بین

دو صد نخل طوبی را به یک قد و بالا بین

جمال علی اکبر در آغوش لیلا بین

به حق می توان گفتن که او حیدر آورده

قدش سرو پوینده رخش ماه تابنده

دمش نفخهٔ توحید کفش ابر بارنده

فلک بر درش سائل، ملک بر درش بنده

رسالت بدو باقی، ولایت از او زنده

هزاران مسیحا را دهد جان به یک خنده

صفات خدا با خود چو پیغمبر آورده

خلوص و شهامت را به پیکر روان بخشد

به عزمی جهان گیرد به بذلی جنان بخشد

ز بابا ستاند دل عمّه توان بخشد

ص: ۶۲

نگاه دل انگیزش به عبّاس جان بخشد

صداقت، صفا، پاکی، به نسل جوان بخشد

به بذل و به عزم و به رزم ید داور آورده

نوای ولایت را به قامت بر افرازد

زهر کربلا خیزد به هر شمر خو تازد

که بنیاد باطل را به گیتی بر اندازد

هنوز از خروشش خصم، ز رخ رنگ خود بازد

جوان از دمش زنده جوانی به او نازد

جوانمردی از او سر به گردون برآورده

فروغ مه رویش قمر را کند سیراب

شرار دل خونش جگر را کند سیراب

عقیق لب خشکش گهر را کند سیراب

نماز شب وصلش سحر را کند سیراب

دهان پر از خونش پدر را کند سیراب

ز میدان خون با خود یم کوثر آورده

قضا دست او بوسد قدر دور او گردد

فلک خاک او بوید قمر دور او گردد

ملک وصف او گوید بشر دور او گردد

عدو دل به او بازد ظفر دور او گردد

عمو روح از او گیرد پدر دور او گردد

لب عمّه در مدحش دُر و گوهر آورده

علی نام نیکویش ولی در مقام اعلا

جلال و مقام او ز وصف بشر اولا

به دستش نوشته حق به تیغش نوشته لا

به پیر خرد سرور به نسل جوان مولا

بگو دمبدم «میثم» سلامٌ علی لیلا

که بر نسل عاشورا چنین رهبر آورده

۵- یم عصمت زهی امشب به دامان گوهر آوردی

برای آفتاب امشب فرزوان اختر آوردی

حسین ابن علی را هم پسر هم یاور آوردی

تعالی الله یا لیلا علیِّ اکبر آوردی

تو لیلایی و مثل آمنه پیغمبر آوردی

و یا بنت اسد گردیده شیر داور آوردی

ص: ۶۳

محمّد (ص) خو علی رو فاطمی طینت پسر زادی

ملک زادی بشر آورده یا خیر البشر زادی

بغل بگشا چو جان گیرش ببر جان حسین است این

به رخ مصحف به خطّ و خال، قرآن حسین است این

ذبیح فاطمه در عید قربان حسین است این

گل بستان احمد روح و ریحان حسین است این

میان ماه ها مهر درخشان حسین است این

گل و باغ و بهار و سرو بستان حسین است این

بشر اوصاف آن رشک ملک را چون توان گوید

لب معصوم باید وصف آن جان جهان گوید

رخش سوره دو بسم الله دارد از دو ابرویش

یدالله فوق ایدیهم بود نقش دو بازویش

خجل گردد زرخ گر ماه بنشیند به پهلویش

زیارتگاه زوّار محمّد (ص) مصحف رویش

شفای چشم ثاراللّهیان خاک سرِ کویش

عجب نی یوسف ار چشم تماشا واکند سویش

مباد از گردش چشمی بگیرد هست یوسف را

که هم دست زلیخا بُرّدُ هم دست یوسف را

کرامت از نبی، صبر از علی، حلم از حسن دارد

قد رعناش طوبی سایه بر این نُه چمن دارد

به هر یک تار مویش عطر صد مُلک خُتن دارد

چراغ از عارض نورانی اش هر انجمن دارد

هزاران جان عالم در درونِ پیرهن دارد

علی باشد به نام و روح احمد در بدن دارد

به چشم اهل دل ماه تمامش می توان گفتن

رسولش می توان دیدن امامش می توان گفتن

علی، زینب، حسن، عبّاس، محو روی زیبایش

حسین بن علی، چشم خدا، گرم تماشایش

سلام سدره و طوبی به سر و قدّ و بالایش

سر خوبان عالم سر بسر خاک کف پایش

ص: ۶۴

علیّ بن حسین بن علی نام دل آرایش

نوای کربلا برخیزد از نیزار اعضایش

که من در کربلا اوّل قتیل آل یاسینم

شود در موج خون تقدیم جانان جان شیرینم

رسول الله خضر و تشنه ی آب بقایم من

به مسعای شهادت عاشق سعی ئ صفایم من

ذبیح ذبح اعظم در منای کربلایم من

حسین بن علی را شیر دشت نینوایم من

خدا را خونم و ریحانه ی خون خدایم من

به جای شیر مادر تشنه ی جام بلایم من

شهادت سرفرازی می کند با خون من فردا

پدر صورت نهد بر صورت گلگون من فردا

من آن حسنم که در امواج خون پیداست تصویرم

شهادت، عشق، ایمان بوده از آغاز تقدیرم

منم آیات ایثار و ولایت کرده تفسیرم

به جوش آیند ثاراللّهیان از بانگ تکبیرم

مپندارید طفل شیری ام من بچّه ی شیرم

یدالله است دست و ذوالفقار اوست شمشیرم

مرا سینه سپرز بر هر بلا می پرورد لیلا

وجودم را برای کربلا می پرورد لیلا

مرا روز ولادت روز عاشورا ست می دانم

تنم چون برگ گل در دامن صحراست می دانم

رُخم از پشت ابر خون، جهان آراست می دانم

حسابم با خدا در محشر کبری ست می دانم

خدایم از برای بذل جان آراست می دانم

سرم آن روز روی دامن زهراست می دانم

رسول الله می گیرد به موج خون در آغوشم

زدست او به میدان شهادت آب می نوشم

تو در گهواره مست جام ایثاری علی اکبر

تو از دوران شیری شیرِ پیکاری علی اکبر

تو نور عین عین اللهِ داداری علی اکبر

تو خود از کوثر توحید سرشاری علی اکبر

ص: ۶۵

تو جا در قلب ثاراللّهیان داری علی اکبر

تو ابن الثّاره، ثارالله را یاری علی اکبر

بهشت عارفان مهر و جحیم کافران خشمت

نگاه زینب بر رخ دل عبّاس در چشمت

تو بر نسل جوان تا صبح محشر رهبری داری

تو چون عبّاس بر خیل شهیدان برتری داری

تو بر آل نبی بعد از امامان سروری داری

تو خُلق و خوی و روی و منطقِ پیغمبری داری

تو دست و بازو و تیغ و توان حیدری داری

تو در هر زخم تن یک آیت روشنگری داری

ولی اللّهی و چشم و چراغ حجّت اللّهی

نه «میثم» را که خلق عالمی را مشعلِ راهی

۶-

مرثیه

ای سرو قطعه قطعهٔ در خون کشیده ام

ای دیده بسته از نگه، ای نور دیده ام

داغت نشست تا به دلم ای همای جان

آتش گرفت لانهٔ مرغ پریده ام

صد بار جان رسیده به هر گام بر لبم

تا در کنار پیکر پاکت رسیده ام

چون بر گ نسترن جگرم پاره پاره شد

تا گشت نقش خاک زمین یاس چیده ام

قوّت ز هر دو زانو و نورم ز دیده رفت

ز آن دم که بانگ یا ابتایت شنیده ام

تنها نه در کنار بدن بلکه نوک نی

گرید به زخم های تو رأس بریده ام

بعد از تو می دهند گواهی به مرگ من

رنگ پریدهٔ من و قدّ خمیده ام

ای اهل کوفه هلهله از چیست اینهمه

ساکت شوید من پدری داغدیده ام

خلوت کنید معرکهٔ جنگ را که من

گریم بلند بر گل در خون طپیده ام

هر کس که داغ دید گریبان درد ز هم

ص: ۶۶

من در غم تو دامن دل را دریده ام

«میثم» کشد به شعله جهان وجود را

از آتشی که در دل او آفریده ام

۲- می زند نیش سکوتت به دل من، پسرم

لب گشا کُشت مرا خنده دشمن، پسرم

چشم خود واکن و یک بار دگر حرف بزن

از لب تشنه و سنگینی آهن، پسرم

بی تو از دیدهٔ من قوّهٔ بینائی رفت

در عوض دیدهٔ دشمن شده روشن، پسرم

داغ مرگ پسرش را به دلش بگذارند

آنکه بگذاشته داغت بدل من، پسرم

پاره های تنت افتاده به هر سو گوئی

برگ گل ریخته در دامن گلشن، پسرم

کس ندیده است که از تیغ هزاران جلّاد

اینهمه زخم رسد بر تن یک تن، پسرم

تو ذبیح من و من تن صد چاک تو را

هدیه دادم به ره خالق ذُالمن پسرم

نتوان گفت که از داغ تو بر من چه گذشت

هیچکس را نَبُوَد تاب شنیدن، پسرم

بوده حرف دل من بر لب «میثم» ز آنرو

سیل خون ریخته از دیده بدامن، پسرم

۳- گمان مدار که گفتم برو، دل از تو بریدم

نقش شمرده زدم همرهت پیاده دویدم

محاسنم به کف دست بود و اشک به چشمم

گهی بخاک فتادم گهی زجای پریدم

دلم به پیش تو، جان در قفات، دیده به قامت

خدای داند و دل شاهد است من چه کشیدم

دو چشم خود بگشا و سؤال کن که بگویم

ز خیمه تا سر نعش تو من چگونه رسیدم

ز اشک دیده لبم تر شد آن زمان که به خیمه

زبان خشک تو را در دهان خویش مکیدم

نه تیغ شمر مرا می کشد نه نیزه خولی

ص: ۶۷

زمانه کشت مرا لحظه ای که داغ تو دیدم

هنوز العطشت میزد آتشم که زمیدان

صدای یا ابتای تو را دوباره شنیدم

سزد به غربت من هر جوان و پیر بگرید

که شد بخون جوانم خضاب موی سفیدم

کنار کشتهٔ تو با خدا معامله کردم

نجات خلق جهان را به خونبهایت خریدم

بگو به نظم جهان سوز «میثم» این سخن از من

که دست از همه شستم رضای دوست خریدم

۴- بنشینم و از سوز جگر ناله برآرم

بر صورت خونین تو صورت بگذارم

بدار خدا را سری از خاک و دعا کن

تا من به سر کشته تو جان سپارم

رسم است که بر نعش جوان لاله گذارند

من لاله به غیر از شرر ناله ندارم

از بس به تنت زخم روی زخم رسیده

ممکن نبود زخم تت را بشارم

با یاد لب خشکک تو ای نور دو دیده

جا دارد اگر بر سر نی اشک ببارم

در خیمه زبان تو مکیدم جگرم سوخت

بگذار ز لب های تو یک بوسه برآرم

فریاد دلم سر زند از سینه (میثم)

گیرم که ببندم لب و فریاد نیارم

۵- ماهم به خون نشست و سرشکم ستاره شد

قرآن آیه آیه ی من پاره پاره شد

داغ رسول بود به قلبم زکودکی

تکرار آن به داغ جوانم دوباره شد

با زخم فرق چاک تو و زخم قلب من

زخم درون قاتلت امروز چاره شد

وقتی که آب خواستی از من ندادمت

آتش بلند از جگر سنگ خاره شد

وقتی زبان خود به دهانم گذاشتی

از هُرم تشنگی ات وجودم شراره شد

تنها نه آه، راه نگاه مرا گرفت

ص: ۶۸

از دیده ام گرفته توان نظاره شد

هر کس رسید بر تن پاک تو زخم زد

همچون ستاره زخم تنت بی شماره شد

داغت به دل نشست و سرشکم زدیده ریخت

بغضم به سینه ماند و کلامم اشاره شد

تیغ سقیفه بود که فرق تو را شکافت

زآنجا ستم به ال پیمبر هماره شد

«میثم» به خاندان پیمبر چها گذشت

نه رحم بر جوان و نه بر شیر خواره شد

۵- دویده ام زحرم تا که زنده ات نگرم

مبند دیده کمی دست و پا بزن پسرم

زمصحف تنت این آیه های ریخته را

چگونه جمع کنم سوی خیمه ها ببرم

به فصل کودکی و در سنین پیری خود

دو بار داغ پیمبر نشست بر جگرم

میان دشمن از آن گریه می کنم که مگر

به کام خشک تو آبی رسد زچشم ترم

من آن شکسته درختم که با هزار تبر

جدا زشاخه شد افتاد بر زمین ثمرم

اگر چه خود زعطش پای تا سرم می سوخت

زبان خشک تو زد بیشتر به دل شررم

مگر نه آب بُوَد مهر مادرم زهرا

روا نبود تو لب تشنه جان دهی ببرم

جوان زدل نرود گر چه از نظر برود

تو نی برون زدلم می روی نه از نظرم

به پیش دیده ی من پاره پاره کردند

دلی به رحم نیاید نگفت من پدرم

مصیبتی که به من می رسد محبّت اوست

هزارها چو تو تقدیم حیّ دادگرم

به روز حشر نگرید دو دیده اش «میثم»

کسی که گریه کند بر ستاره ی سحرم

۶- پسر: پدر جان من نگویم زخم های تن مرا کُشته

شرار تشنه گی سنگینی آهن مرا کشته

ص: ۶۹

پدر: علی ای داده در راه خدا صد بار جانت را

بیا بگذار یکدم در دهان من زبانت را

پسر: زبانم خشک گردیده نیاید از دهن بیرون

لبت را بر لبم بگذار و بنگر تر شده از خون

پدر: نبی بگذاشت در کامم زبان و کرد آرامم

تو هم آئینه ی اویی زبان بگذار در کامم

پسر: زبان خشک من بابا دلت را بیشتر سوزد

نمی خواهم تو بر کام خشک من جگر سوزد

پدر: چو قرآن بوسه بر لب های خشکت می نهم بابا

زبان بگذار در کامم و گر نه جان دهم بابا

پسر: الهی جان رود از جسم مجروح جوان تو

که باشد خشک تر از کام خشک من زبان تو

پدر: عزیز دل نه تنها از عطش سوزم اگر سوزم

تو از هُرم عطش سوزی من از داغ پسر سوزم

پسر: تو بر من اشگ ریزی چشم من هم بر تو می گرید

نگه کن عمّه ام زینب برای هر دو می گرید

پدر: اگر چه داغ تو چون شمع آبم کرد فرزندم

تو را تقدیم جانان کرده ام بر گرد فرزندم

پسر: به شوق دوست در دشمن رهایم کن خداحافظ

دعایم کن، دعایم کن، دعایم کن خداحافظ

ص: ۷۰

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹